



تقریرات درس خارج اصول

استاد آیت اللہ فرحانے دامت برکاتہ

جلسات ۶۱ تا ۷۰

۱۴۰۰/۱۰/۲۹ - ۱۴۰۰/۱۰/۱۳

قم - مدرسہ ی فقہی امیرالمؤمنین علیہ السلام



@albayann

فهرست جلسات

جلسه ۶۲

۱۴۰۰/۱۰/۱۸

جلسه ۶۱

۱۴۰۰/۱۰/۱۳

جلسه ۶۴

۱۴۰۰/۱۰/۲۰

جلسه ۶۳

۱۴۰۰/۱۰/۱۹

جلسه ۶۶

۱۴۰۰/۱۰/۲۵

جلسه ۶۵

۱۴۰۰/۱۰/۲۱

جلسه ۶۸

۱۴۰۰/۱۰/۲۷

جلسه ۶۷

۱۴۰۰/۱۰/۲۶

جلسه ۷۰

۱۴۰۰/۱۰/۲۹

جلسه ۶۹

۱۴۰۰/۱۰/۲۸

۱۳، ۱۰، ۱۴۰۰

جلسه شصت و یکم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

جلسه شصت و یکم: جمع‌بندی استاد فاضل رحمه‌الله در اقوال حرکات خروجیه و اشکالات جمع‌بندی ایشان

مرور مباحث گذشته

استاد بزرگوار ما حضرت آیت‌الله فاضل رحمه‌الله بعد از اینکه اقوال را از زبان تلامذه محقق نائینی رحمه‌الله دسته‌بندی کردیم و توضیح دادیم که این اعزه اقوال مربوط به حکم حرکات خروجیه را تبیین می‌کنند و سعی می‌کنند با مسیر خاصی وجوب حرکات خروجیه را اشکال کنند استاد ما حضرت آیت‌الله فاضل رحمه‌الله

توضیحی درباره این اقوال دارند که از این توضیحاتی که دادیم نیاز است این توضیح را بررسی کنیم.

بیان استاد فاضل رحمه الله در جمع بندی اقوال حرکات خروجیه

ایشان ضمن بیان اقوال مسئله اشاره می کنند که سه قول در باب وجوب داریم: قول اولی که می خواهد از باب جواز اجتماع امرونی برای این حرکات هم وجوب قائل شود و هم حرمت، قول دومی که می خواهد برای این حرکات وجوب قائل شود منتها حرمت را ساقط کند و بگوید حکم حرمتی درکار نیست اما ابهام وجود دارد و قول سومی که می خواهد صرفاً برای این حرکات خروجیه قائل به وجوب شود. بعد حضرت استاد رحمه الله بین این سه قول به عنوان سه قولی که مشترک اند در اینکه وجوبی درکار است و حکم به وجوب دارند، این سه قول را این طور جمع بندی می کند و می فرماید که قائل نیستیم به اینکه وجوبی درکار است چرا؟ ایشان می فرماید بخاطر اینکه دلیل وجوب، نه آیه ای بر وجوب حرکات خروجیه داریم نه روایتی بر وجوب حرکات خروجیه داریم تنها دلیلی که داریم روایاتی است که «لایحل لاحد ان یتصرف فی مال غیره بغیر اذن» روایاتی این گونه داریم با این لسان که حلال نیست برای کسی که تصرف کند در مال غیر، به غیر اذن او.

و آقایان از کلمه لایحل، حرمت تصرف در مال غیر را استفاده کردند و به تعبیر زیبای استاد مسئله آن قدر دقیق است که نه تنها در ارتباط با خروج، در ارتباط با دخول هم که حرکات دخولی را آقایان قطعاً محرم می‌دانند، عنوان حرکات دخولی نداریم که بگوییم دخول در دار غصبی، بقاء در دار غصبی، خروج از دار غصبی، نه آنچه که داریم این است که عنوان داریم به عنوان حرمت تصرف در مال غیر و بر اساس این حرمت تصرف در مال غیر، دخول و خروج مصداق این حرمت تصرف خواهند بود. اگر این طور شد که خود حرکات خروجیه بعنوانهم دلیل بر وجوبشان درکار نیست به تعبیر استاد یک راه بیشتر نمی‌شود یافت «بله از یک راه می‌توان وجوب غیری را برای خروج از دار غصبی درست کرد و این راه مبتنی بر دو مبنای ذیل است که ما هیچ‌کدام از این دو مبنا را نپذیرفتیم مبنای اول: امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام است» آن موقع فرمودند «نتیجه این مبنا، حرمت ترک واجب خواهد بود ما این مبنا را قبول نکردیم ولی اگر کسی این مبنا را قبول کرد برعکس آن نیز خواهد گفت نهی از شیء مقتضی امر به ضد عام آن است و به این معنا وجوب ترک حرام نتیجه خواهد شد.»

خاطرتان هست دیروز هم که فرمایشات تلامذه محقق نائینی رحمه الله را تبیین می کردیم این مطلب در آن بود که اگر گفتم مثلاً صلاة واجب است، بر اساس آن مبنا ترک صلاة، محرم است. اگر گفتم تصرف در مال غیر حرام است معنایش این است که ترک این تصرف واجب است. پس یک وجوبی برای ترک در تصرف در مال غیر به عمل می آید. ترک این تصرف واجب خواهد بود. آقایان هم این مبنا را رد کردند استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل رحمه الله این مبنا را رد می کند که آنجا در امر گفتیم یک حکم عقلی داریم به عنوان حرمت نقیض، در نهی هم می گوئیم یک حکم عقلی داریم به عنوان وجوب نقیض. وجوب ترک حرام یا حرمت ترک واجب اینها دو حکم عقلی هستند که در زمینه احکام شرعی داریم و الا یک حکم شرعی دیگری نداریم که در مواردی که وجوب داریم بگوئیم حکم شرعی حرمت هم داریم. در مواردی که حرمت داریم بگوئیم یک حکم شرعی واجب هم داریم. استاد هم اشاره قشنگی می کنند می گویند این مبنا را اگر کسی قبول نکرد نمی توانیم برای ترک حرام، وجوب شرعی قائل شویم اما اگر قائل شدیم نتیجه اش این می شود «ترک تصرف در مال غیر، وجوب پیدا می کند و خروج از دار غصبی نیز واجب خواهد بود زیرا خروج از دار غصبی به عنوان

مقدمه منحصره برای ترک تصرف در مال غیر است و مقدمه واجب هم واجب است» بعد هم می‌فرمایند «اما اگر کسی هر دو مبنای فوق را بپذیرد یک وجوب غیری درست می‌شود و اگر کسی حتی یکی از دو مبنای فوق را نپذیرد نمی‌تواند وجوب را ثابت کند چه رسد به ما که هیچ یک از دو مبنا را قبول نکردیم. ما نه برای مقدمه واجب، وجوب غیری شرعی قائل شدیم، نه برای حرمت ضد یا وجوب ضد، وجوب حرمت و وجوب شرعی قائل شدیم. ما اصلاً هیچ‌کدام از این دو مبنا را قائل نشدیم در نتیجه در اینجا به هیچ‌عنوان نمی‌توان وجود امر آن هم امر نفسی که قائل به جواز معتقد است را ثابت کرد.»

ایشان می‌خواهند بگویند پس وجوب نفسی نداریم، وجوب غیری هم نداریم. وقتی وجوب نفسی و وجوب غیری باطل شد پس قول اول و دوم و سوم از اقوال شش‌گانه که عرض کردم مشترک‌اند در اینکه می‌خواهند بگویند واجب است آن قول هم که می‌گفت نه واجب است نه حرام است ولی عقاب در آن هست از باب مناط حرمت که قول معروف آخوند رحمه‌الله است قول پنجم را هم ایشان حرمت را قائل‌اند استاد بزرگوار ما تبعاً لاستادشان حضرت امام رحمه‌الله که در ادامه خواهیم گفت.

اشکال بیان استاد فاضل رحمه الله در جمع بندی اقوال

حالا باید مقداری این مطلب استاد را باتوجه به توضیحاتی که در یکی دو جلسه قبل از زبان تلامذه محقق نائینی رحمه الله داشتیم، بررسی کنیم. اجمالاً بحث کردیم که آقایان این طور نمی گویند یعنی استاد متأسفانه بخش ناقصی از فرمایشش مدرسه محقق نائینی رحمه الله را اینجا بیان کردند آنها برای ردّ قول به وجوب هرچند خود محقق نائینی رحمه الله قائل به حرمت است اما برای ردّ به وجوب اینها یک نکاتی را داشتند حالا این نکات را یک دو سه ای یادآوری می کنیم برای تذکر و تکمیل فرمایشش استاد بر اساس بحث قبلی.

آنها نکته اولشان این بود که در مواردی که قائل به وجوب می خواهد وجوب را درست کند باید سؤال کنیم که تخلص یعنی چه و ما می توانیم برای حرکات خروجیه که عین تصرف در غصب هستند، تخلص از غصب قائل شویم! اگر حرکات خروجیه مصداق تصرف در مال غیر شوند و خودشان مصداق غصب باشند، قطعاً نمی توانند مصداق تخلص از غصب باشند بنابراین باید حتی اگر قائل شوم به اینکه تخلص از غصب یعنی ترک تصرف در مال غیر هم واجب است نمی توانم حرکات خروجیه را مصداق چنین ترکی بدانم. این نکته اول. پس خوب توجه کنید اینها می خواهند بگویند شما می خواهید از

باب وجوب ترک حرام یک وجوب نفسی برای تخلص درست کنید و در عبارت شیخ رحمه الله هم این طور فرمود که تخلص یک عنوانی است که حسن عقلائی و شرعی دارد. اگر تخلص یک چنین عنوانی است حتی اگر وجوب تخلص را هم قائل شویم اینها گفتند حرکات خروجی نمی‌توانند مصداق تخلص باشند.

ثانیاً: اگر کسی مسئله غضب زائد را مطرح کند و بگوید حرکات خروجی از باب غضب زائد مسئله تخلص و از غضب زائد مطرح هست اینها باز آن نکته فنی را اضافه کردند که تقابل بین تخلص و ابتلا، تقابل عدم و ملکه هست. اگر تقابل بین تخلص و ابتلا، تقابل عدم و ملکه هست در جای خودش گفته شده عدم ملکه در جایی است که ملکه امکان داشته باشد. تخلص می‌شود عدم ابتلا اما در جایی که ابتلا باشد. غضب زائد الان در حرکات خروجیه ابتلاء به غضب زائد نداریم. زمان غضب زائد در بیان آقایان بعد است وقتی زمان غضب زائد بعد است الان نمی‌شود برای حرکت خروجیه عنوان تخلص از غضب زائد قائل شد. وقتی نشود عنوان تخلص از غضب زائد قائل شد، نمی‌شود خود حرکات خروجیه را مصداق خود تخلص دید و نه می‌شود حرکات خروجیه را مصداق تخلص از غضب زائد دید. یعنی اول باید این دو نکته را بر اساس حتی قبول مبنا

یعنی اگر کسی مبنای وجوب ترک حرام را قائل شود و بخواهد تخلص را ترک حرام بداند و لذا بگوید تخلص واجب است، کسی به اینها اشکال دارند که حرکات خروجیه نمی‌تواند مصداق این تخلص باشد نه مصداق اصل تخلص، نه مصداق تخلص از غصب زائد. یعنی باید استاد بزرگوار ما این نکات را می‌فرمودند که اشکال ما در مسئله وجوب نفسی فقط اشکال مبنایی نیست که بگویم مبنا را قبول ندارم.

کما اینکه اینها نمی‌خواهند از این طریق، وجوب غیر را فعلاً بگویند یعنی آن مبنا کافی است برای اثبات وجوب نفسی حتی، بدون مقدمه واجب. مگر آنکه کسی بیاید آن مبنا را انکار کند یا بعد از قبول مبنا این اشکالات بنایی را به اینها بکند. بعد اینها در آن فضای اشکالات بنایی، اشکال سومی دارند که بله اگر کسی گفت تخلص از غصب زائد الان نیست، تخلص از غصب زائد بعداً تحقق پیدا می‌کند ولی حرکات خروجیه مقدمه یا به منزله مقدمه این تخلص هستند آن موقع بحث مقدمه واجب پا می‌گیرد؛ لذا می‌بینید بیان استاد ما چند پله از بیان آقایان متأخر است متأسفانه.

در ارتباط با مقدمه واجب، واجب است و حرکات خروجیه بشوند مقدمه تخلص از غصب زائد که ملاحظه

کردید این هم در بیان استاد روشن نیست. اشکال سوم یا چهارمی است که به بیان استاد می‌شود گرفت. اشکال اول این بود که اینها با خود تخلص می‌خواهند وجوب نفسی را درست کنند. اشکال دوم این بود که با تخلص از غصب زائد می‌خواهند وجوب نفسی را درست کنند. اشکال سوم این بود که در مسئله صدق تخلص از غصب زائد، تقابل عدم و ملکه باید مطرح شود تا ثابت کنیم تخلص از غصب زائد اینجا مطرح نیست.

اشکال چهارم: در بحث مقدمه واجب باید تمرکز استدلالمان سر تخلص از غصب زائد باشد و حرکات خروجیه را مقدمه تخلص از غصب زائد بدانیم و در بیان استادمان این مقدمه بودن برای تخلص از غصب زائد روشن نمی‌شود. اشکال بعدی این است که همانجا باز این بحث مطرح می‌شود که اگر مقدمه واجب، واجب است آیا در جایی مقدمه واجب، واجب است که قبلاً هم حرام باشد؟ یعنی این بحثی که در مدرسه محقق نائینی رحمه‌الله به آن جداً پرداخته شده. بعد اشکال ششم این طور می‌شود که اگر کسی همه این مراحل را گذشت یعنی قائل شد به اینکه من یک تخلص از غصب زائدی دارم به‌عنوان ذی المقدمه حرکات خروجیه ای دارم که مقدمه تخلص از غصب زائدند بعد این حرکات

خروجیه به عنوان اینکه مقدمه تخلص از غصب زائدند می‌خواهند واجب باشند از باب وجوب گیری عیبی هم ندارد حرمت قبلی‌شان هم به خاطر اضطرار برداشته شده و واجب‌اند. حالا از همه آن اشکالات می‌گذریم. اینها می‌خواهند بگویند واقعاً حرکات خروجیه مقدمه خود تخلص هستند یا مقدمه کون خارج دار هستند و کون خارج دار ملازم با تخلص است یعنی ترک حرام یا تخلص از حرام عنوانی است که ملازمه پیدا می‌کند با کون خارج دار. حرکات خروجیه مقدمه کون خارج دار هستند آن موقع اگر این‌طور باشد چه دلیلی داریم بر اینکه بگوییم متلازمین حکم واحد دارند؟ تخلص واجب است واجب باشد تخلص ترک حرام است و ترک حرام واجب است اما ترک حرام ملازمه دارد با کون خارج دار. کون خارج دار چه دلیلی بر وجوبش داریم که مقدمه او واجب باشد؟

با این توضیحاتی که دادیم ملاحظه کردید بنده با یک تعمّدی دوستان را در این مقدمات نگه داشتم و چون کتاب درسی ما هم در سطوح بوده دیگر باید با تسلط بر مطالب آقایان که خوشبختانه مدرسه محقق نائینی رحمه‌الله امتیازش این است که مؤلفین خوبی مثل تلمیذ ایشان مرحوم آقای مظفر رحمه‌الله یا مقرّر ایشان محقق خوئی رحمه‌الله در خدمت این مدرسه

هستند باید ببینیم این بیانات استاد یک مقداری نارساست و همه ابعاد مسئله حرمت وجوب غیری یا وجوب نفسی را برای مسئله حرکات خروجیه استاد تبیین نفرموده یک اجمالی استاد بیان کرده و به انکار مبنا اکتفا کرده آن هم فقط در محدوده وجوب غیری با این توضیحات معلوم می‌شود قول به وجوب چه وجوب نفسی چه وجوب غیری مشتمل بر اشکالات عدیده‌ای است و اگر قول به وجوب مشتمل بر اشکالات عدیده‌ای باشد این سه قول را همان‌طور که استاد فرمودند با این بیانات کاملی که آقایان ارائه می‌کنند کنار می‌گذاریم. اگر این سه قول کنار رفت دو قول اصلی باقی می‌ماند یکی قول آخوند رحمه‌الله، یکی قول مختار که بگوییم اینها محرم هستند. در فضای فرمایش آقایان مسئله خطاب مطرح بود که آخوند رحمه‌الله می‌خواست بگوید این خطاب ساقط است و جلسه گذشته درباره سقوط خطاب از زبان آخوند رحمه‌الله و جوابی که آقایان به آخوند رحمه‌الله دادند نکاتی را بیان کردیم آخوند رحمه‌الله می‌گفت خطاب ساقط است چون مضطر را در حال اضطرار نمی‌شود به خطاب تحریمی خطابش کرد. آقایان می‌گفتند نه خطاب باقی است چون ما معنونی نیستیم ما با عنوان کار می‌کنیم خطاب هم به‌عنوان ترک تصرف در مال غیر است. حالا در این رابطه نکات محقق

خوئی رحمه الله را هم بررسی بکنیم بعد نکات تکمیلی را
از بیان استادمان حضرت آیت الله فاضل رحمه الله و
استاد ایشان حضرت امام رحمه الله رسیدگی بکنیم.

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

۱۴۰۰، ۱۰، ۱۸

جلسه شصت و دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

**جلسه شصت و دوم: جمع‌بندی اقوال حرکات خروجیه توسط
مرحوم نائینی رحمه‌الله**

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با آن اجمالی که از مدرسه محقق نائینی رحمه‌الله به دست آمده بود و تلامذه ایشان دسته‌بندی کرده بودند، مرور شد، نسبت این دسته‌بندی و مرور با فرمایش آخوند رحمه‌الله در کفایه گفته شد و یک قول را که قول به این است که این حرکات خروجیه فقط حرام باشند که بعضی از تلامذه آقای نائینی

رحمه‌الله اختیار کردند تقویت شد یعنی وجه آن قول بررسی شد حالا بعداً ملاحظه خواهید کرد چون این قول به قول حضرت امام رحمه‌الله خیلی نزدیک است ولی تفاوت‌هایی دارند ما آن را مبنا قرار دادیم که إن شاءالله می‌آید. نسبت این قول با قول شیخ اعظم رحمه‌الله که قائل به وجوب بود - وجوب به‌تنهایی - گفته شد و معلوم شد که بر اساس قول شیخ اعظم رحمه‌الله وقتی مسئله وجوب مطرح هست احتمال اقوال دیگر هم هست بگوییم مثلاً واجب‌اند ولی معاقبت است. بگوییم هم واجب‌اند هم حرام‌اند، بگوییم فقط واجب‌اند عقابی هم در کار نیست. تقریباً سه قول اینجا مطرح می‌شد بعد هم آنها قول شیخ اعظم رحمه‌الله را از باب وجوب نفسی یا وجوب غیری نقد کردند. جواب نقدهای آنها هم اجمالاً بررسی شد که بالاخره نقد اینها به شیخ رحمه‌الله از باب وجوب نفسی چه چارچوبی دارد. نقدشان به شیخ رحمه‌الله از باب وجوب غیری چه چارچوبی دارد و معلوم شد که بعضی از این نقدها مبنایی است، بعضی از این نقدها بنایی است. این هم گفته شد. نقد اینها به آخوند رحمه‌الله هم معلوم شد که آخوند رحمه‌الله می‌خواست بین خطاب و عقاب فرق بگذارد و بفرماید که اضطرار خطاب را برمی‌دارد، عقاب را بر نمی‌دارد چون اضطرار به سوء اختیار است. اینها آن

را هم نقد کردند که نه ما چون عنوانی هستیم برای خطاب مشکل ایجاد نمی‌شود اگر معنوی بودیم گرفتار فرمایش آخوند رحمه‌الله می‌شدیم. پس ببینید هم فرمایش شیخ رحمه‌الله را نقد کردند که وجوب نفسی و وجوب غیری با آن احتمالات و سازمان، هم فرمایش آخوند رحمه‌الله را نقد کردند. ولی دنبال اثبات حرمت رفتند این یک فضا بود. این فضا را با تقریبی که در فرمایش استادمان حضرت آیت‌الله فاضل رحمه‌الله بود مقایسه کردیم و نشان دادیم که فرمایش ایشان در لیست اقوال و ادله یک مقداری قابل تأمل است و اگر ایشان بخواهد همه آن مطالبی را که در مدرسه محقق نائینی رحمه‌الله یا در مدرسه نجف حالا آخوند رحمه‌الله است، شیخ رحمه‌الله است، محقق نائینی رحمه‌الله است، مطرح می‌شود بیان کنند، انصاف مسئله این است که آن چارچوبی که ارائه کردند چارچوب خیلی اجمالی و نارسایی بود.

عبارات محقق نائینی رحمه‌الله در اجود در بحث توسط

باقی می‌ماند ببینیم خود محقق نائینی رحمه‌الله با قرائتی که تلمیذ بزرگوارش محقق خوئی رحمه‌الله می‌خواهند ارائه کنند و با استادشان محقق نائینی رحمه‌الله هم مخالفت کنند در آن چارچوب چه می‌گویند. گفتیم عبارت اینها هم یک ملاحظه‌ای شود

تفصیلاً بعد وارد فرمایشات امام رحمه الله شویم. محقق نائینی رحمه الله در اجود عبارات زیبایی دارند و محقق خوئی رحمه الله هم تعلیقه ارزشمندی بر اجود دارند که خودشان تقریر فرمودند. در اجود ایشان می‌فرمایند که «و اما المقام الثانی اعنی به ما اذا كان الانحصار بسوء الاختیار كما اذا توسط المكلف الارض المغصوبه باختیاره» که حالا قبلاً تقسیمات را از آقای خوئی رحمه الله خوانده بودیم در همین فضا. یعنی اضطرار لابسوء الاختیار، اضطرار بسوء الاختیار منتها سوء اختیاری که انحصار در آن اتفاق افتاده با آن توضیحاتی که داده شد یعنی عنوان دیگری به نام انحصار بوجود آمده مانند توسط مکلف در دار غصبی منتها توسطی که به اختیار خودش واقع شده «فیقع الکلام فیه فی موضعین»

محقق نائینی رحمه الله می‌فرماید در دو موضع باید بحث کنیم «الاول فی حکم الخروج فی حد ذاته» که الان بحث ماست «الثانی فی حکم الصلاة الواقعة فی المكان المغصوب» که بحث بعدی می‌شود. «اما الموضع الاول فقد وقع فیه الخلاف علی اربعة الاقوال» محقق نائینی رحمه الله چهار قول ذکر می‌کند اول که «ان الخروج واجب و حرام فعلاً» هم وجوب دارد هم حرام است «و قد ذهب الی هذا القول ابو هاشم و یظهر اختیاره من

المحقق القمّي قدس سره» محقق نائینی رحمه الله می‌فرماید که مبنای این قول این است که - خیلی زیبا این حُسن بیان‌شان برای این دو سه نکته مبنایی است که می‌خواهند بگویند که بعد قول خودشان که قول شیخ رحمه الله است آن را تقویت کنند - ایشان می‌فرماید مبنای این حرف محقق قمی رحمه الله این است که اگر بتوانیم این مسئله حرکات خروجیه را داخل در کبرای آن قانون قرار بدهیم که «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» که ملاحظه کردید تلمیذ ایشان مرحوم آقای مظفر رحمه الله هم همین‌طور دنبال این بودند که حرمت بماند خطاباً و عقاباً به اصطلاح اگر حرمت بماند یک حرمتی از قبل بوده دخولاً بقاءً و خروجاً این حرمت باقی‌مانده الان اضطرار است اما اضطرار، اضطرار بسوء اختیار است و امتناع به اختیاری وجود دارد ولی امتناع بالاختیار لاینافی الاختیار که توضیح آن داده شد. محقق نائینی رحمه الله می‌فرماید این مبنایش این است.

«و هذا القول» که من بگویم اینها حرام‌اند فعلاً مبنایش این است که ما بگوییم «مبنی علی دخول المقام فی کبری قاعده عدم منافات الامتناع بالاختیار للاختیار» آن هم «خطاباً و عقاباً» خطاباً اگر در آن قاعده رفت آن موقع خطاب مشکل ندارد یعنی جواب آخوند رحمه الله را می‌دهیم، عقاباً که آخوند رحمه الله هم قائل

است به اینکه عقاب دارد. اگر در آن قاعده رفت هم عقاب درست می‌شود، هم خطاب درست می‌شود. «الثانی انه واجب فعلاً ولكن یجری علیه حکم المعصیة» للنهی السابق الساقط بالاضطرار و ذهب الیه صاحب الفصول» قول دوم این است که بگوییم واجب است ولی وجوبی است که معصیت هم در آن هست، حکم معصیت وجود دارد. اینجا خطاب به حرمت در کار نیست اما عقاب باقی است که حالا آقای نائینی رحمه الله مبنای این قول دوم را می‌گوید «الثالث انه غیر محکوم فعلاً بحکم من الاحکام الشرعیة الا أنه واجب عقلاً لکونه اقل المحذورین و اخف القبحین ولكنه یجری علیه حکم المعصیة للنهی السابق الساقط بالاضطرار»

محقق نائینی رحمه الله می‌فرماید که بگوییم الان این حرکات، حکم شرعی ندارند نه وجوب نه حرمت ولی عقاب دارند آن هم عقابی که خطابش از بین رفته، اضطرار دارد نمی‌شود به آن بگوییم حرام. الان حرمتی در کار نیست اما عقابش باقی است که بعد ایشان می‌فرماید این دو قول که شما بخواهید عقاب را هم نگه بدارید متوقف به «و هذان القولان» یعنی اینکه من بخواهم عقاب را نگه بدارم حالا وجوب را داشته باشم یا نداشته باشم، وجوب شرعی قائل شوم یا صرفاً یک حکم عقلی کنم که به تعبیر آقای نائینی رحمه الله، آخوند

رحمه الله دنبال یک حکم عقلی بود که با عقل مسئله را درست کند، یک وجوب عقلی برایش درست کند و بگوید بالاخره آخوند رحمه الله می‌گویند که شما مجبورید بیرون بروید چون اگر بیرون نروید غصب زائدی اتفاق می‌افتد لذا اخف القبیحین واقع می‌شود، اخف القبیحین خروج است، بقاء قبضش بیشتر است اقل المحذورین را خروج دارد ولو خودش معصیت است. ولی معصیتی است که اگر انجام نشود معصیت بیشتر می‌شود؛ لذا عقل می‌گوید اخف القبیحین را انجام بده، اقل المحذورین را انجام بده. علی‌ای حال اینها را قبلاً از زبان آخوند رحمه الله توضیح دادیم. منتهی آقای نائینی رحمه الله می‌خواهد بفرماید اینجا اگر کسی بخواهد عقاب را نگه بدارد حالا با وجوب شرعی نگه بدارد یا با وجوب عقلی، اگر بخواهد عقاب را نگه دارد باید این قانون را قبول کند که «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» اگر بتواند این قانون را درست کند آن موقع بله این نتیجه‌ای که گرفته نتیجه درستی است؛ لذا می‌بینید هذا القولان یعنی قول صاحب فصول رحمه الله و قول آخوند رحمه الله «مبنیان علی دخول المقام فی کبری قاعدی ان الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار عقاباً لا خطاباً» که آخوند رحمه الله می‌خواهد بگوید عقاب دارد، خطاب ندارد صاحب فصول رحمه الله می‌خواهد

بگویند عقاب دارد، خطاب به حرمتی در کار نیست. برخلاف قول اول که می‌خواست بگویند این قاعده هم خطاب را درست می‌کند هم عقاب را درست می‌کند لذا حرمت می‌آید این شد سه قول.

قول چهارم: «الرابع أنه واجب شرعا» اینها وجوب فقط هست «و لایجری علیه حکم المعصیة» معصیتی هم در کار نیست چرا واجب؟ «لدخوله فی کبری» قاعده «وجوب ردّ المال الی مالک» ما یک قاعده‌ای داریم که این قاعده می‌گوید باید مال را به مالکش برگردانی. ردّ مال به مالک بکنی. اگر قاعده واجب بودن ردّ مال به مالک اینجا حاکم شود، نه قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار آن موقع شما می‌توانید برای این حرکات فقط وجوب در نظر بگیرید. پس این واجب شرعی است «و لایجری علیه حکم المعصیة» چرا؟ «لدخوله فی کبری قاعده وجوب ردّ المال الی مالک و لاریبط له بقاعده عدم منافات الامتناع بالاختیار» اگر از آنجا بیرون آمد دیگر هم عقاب خراب می‌شود هم خطاب. نه می‌توانید حکم را داشته باشید چون خطاب ندارید. این قاعده می‌خواست خطاب را درست کند که قاعده به اینجا بی‌ربط بود. عقاب هم نداری چون عقاب را قاعده می‌خواست درست کند قاعده که از کار افتاد، عقاب می‌رود خطاب هم می‌رود.

«و لاربط له بقاعدۀ عدم منافات الامتناع بالاختیار للاختیار من جهة العقاب و الخطاب او من جهة العقاب فقط» پس آن دو قول را رد کردیم یعنی آن سه قول را رد کردیم. در سه قول کار می‌کردیم دو قول می‌خواست حکم را نگه بدارد یکی می‌خواست عقاب را نگه بدارد. حکم را یا عقاب را یعنی خطاب را یا عقاب را محقق قمی رحمه الله می‌خواست حکم را نگه بدارد خطاب را نگه بدارد خودبه‌خود عقاب هم نگه می‌داشت. محقق صاحب فصول رحمه الله می‌خواست عقاب را نگه بدارد آخوند رحمه الله هم می‌خواست عقاب را نگه بدارد با قاعده. قاعده که از دست رفت اینها هم می‌روند. وجوب می‌ماند و قاعده وجوب ردّ مال الی مالکۀ «و هذا القول هو مختار المحقق العلامة الانصاری قدس سره و هو الصحيح عندنا»

تلمیذ بزرگوارشان محقق خوئی رحمه الله هم همین‌جا پاورقی می‌زنند که نه «بل الصحيح هو وجه الثالث و سیظهر وجهه بعید ذلک إن شاء الله» نه صحیح قول آخوند رحمه الله است. محقق خوئی رحمه الله خودشان قائل به قول آخوند رحمه الله هستند که می‌خواهند خطاب را خراب کنند، عقاب را نگه ندارند. این دعوی بین شیخ رحمه الله و آخوند رحمه الله است که محقق نائینی رحمه الله دنبال شیخ رحمه الله رفته.

محقق خوئی رحمه الله دنبال آخوند رحمه الله رفته. قولى را بعضى ديگر از تلامذه نائينى رحمه الله داشتند كه خوانديم كه آنها مى گويند نه شيخ رحمه الله ، نه آخوند رحمه الله فقط حرمت كه استاد ما حضرت آقاى فاضل رحمه الله به تبع استادشان حضرت امام رحمه الله اين را تقويت مى كردند حالا با فرقى كه *إن شاء الله* مى بينيد مدرسه امام رحمه الله با مدرسه نجف دارد.

محقق نائينى رحمه الله مى گويد «نعم بناء على دخول المقام فى ذيل كبرى قاعده عدم منافات الامتناع بالاختيار للاختيار فالحق هو ما اختاره صاحب الكفاية» نائينى رحمه الله مى فرمايد پس من دو حرف دارم مى گويم اگر اين قاعده از كار افتاد كه حق هم همين است كه از كار بيفتد الامتناع بالاختيار لاينافى الاختيار حق، حرف شيخ اعظم رحمه الله است. اما اگر قاعده از كار نيفتد و قاعده باقى بماند حق، حرف آخوند رحمه الله است. ديگر نمى توانم اگر قاعده وجود دارد وجوبى قائل شوم. كما اينكه نمى توانم خطابى قائل شوم. دسته بندي خوب محقق نائينى رحمه الله اين طور است «نعم بناء على دخول المقام فى ذيل كون قاعده عدم منافات الامتناع بالاختيار للاختيار فالحق هو ما اختاره صاحب الكفاية»

لذا فلنا نائینی رحمه الله می فرماید دوتا مدعا داریم بنا بر فرمایش آخوند رحمه الله «ان الخروج لایکون محکوما بحکم شرعی فعلاً و یجری علیه حکم المعصیة بناء علی دخول المقام تحت کون قاعده عدم منافات امتناع بالاختیار للاختیار ثانياً أن المقام لیس داخلاً تحت تلك الكبرى و إنما هو داخل تحت قاعدة اخرى أعنی بها قاعده وجوب رد مال الی مالکة فلا یکون الخروج محکوما الا بالوجوب.»

می گوید پس ما دو حرف داریم اگر وارد آن قاعده شدیم فقط آخوند رحمه الله ، اگر وارد آن قاعده نشدیم داخل قاعده وجوب رد مال شدیم فقط شیخ رحمه الله. بعد دنبال اثبات این چارچوب هستند در مقابل این چارچوب فرمایشات تلمیذ بزرگوارشان محقق خوئی رحمه الله است که آن را هم فردا مرور بکنیم حالا وارد ادله نمی شویم چون فضا همان فضایی است که حالا ملاحظه می کنید می خواهم چارچوب دست دوستان باشد.

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

جلسه شصت و سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

جلسه شصت و سوم: رد قول مرحوم آخوند رحمه الله توسط مرحوم نائینی رحمه الله

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق نائینی رحمه الله بود و عرض کردیم محقق نائینی رحمه الله فرمودند ما دو مدعا داریم مدعای اول این است که مسئله حرکات خروجیه داخل در قاعده «وجوب رد مال به غیر» قرار می‌گیرد و چون اینها کبرای قاعده وجوب رد مال الی مالکه مطرح هست اینها فقط واجب‌اند و لذا حق با شیخ اعظم رحمه الله است که این حرکات خروجیه را واجب می‌داند.

بله اگر کسی توانست ثابت کند که اینها داخل در کبرای قاعده «عدم منافات الامتناع بالاختیار للاختیار» قرار می‌گیرند آن موقع با آنی است که صاحب کفایه رحمه الله گفتند؛ لذا فرمودند ما دو ادعا داریم بنا بر

فرمایش آخوند رحمه الله که اینها داخل در آن قاعده قرار می‌گیرند اینها حکم شرعی ندارند و فقط عقابی دارند بدون حکم شرعی. این ادعای آخوند رحمه الله است که ادعای دوم ما می‌شود و ادعای اولی که اینجا در عبارت به شکل دوم می‌آورند این است که اصلاً حرکات خروجیه داخل در این قاعده نیستند تا حرف آخوند رحمه الله درست دربیاید بلکه داخل در قاعده وجوب رد مال الی مالکه هستند لذا فقط واجب‌اند.

چگونگی رد قول مرحوم آخوند رحمه الله توسط مرحوم نائینی رحمه الله

بنابراین ایشان می‌خواهد بفرماید اگر این جور شد که ما چنین ادعایی کردیم ببینیم چطور می‌توانیم اول حرف آخوند رحمه الله را رد کنیم. برای اینکه این حرف را رد کنیم که این حرکات خروجیه داخل در کبرای عدم منافات امتناع بالاختیار با اختیار قرار نمی‌گیرند کافی است آن قول ابی هاشم رحمه الله را رد کنیم چون ابی هاشم رحمه الله می‌خواست ثابت کند اینها حکم شرعی وجوب را دارند به خاطر این قاعده و این قاعده مشکل اینها را هم در خطاب حل می‌کند هم در حکم. تعبیری که ایشان آنجا بیان فرمودند می‌گفتند ابو هاشم رحمه الله این را اختیار کرده محقق قمی رحمه الله هم دنباله‌روی کرده اینها عدم منافات امتناع بالاختیار

للاختیار خطاباً و عقاباً. چون مشکل خطاب وجود ندارد حکم درست می‌شود چون مشکل عقاب هم که وجود ندارد که آخوند رحمه‌الله هم خطابش را نمی‌خواست بگوید ولی عقابش را می‌خواست بگوید. ایشان می‌خواهد بگوید اگر این را رد کردیم، عملاً قول ابی هاشم رحمه‌الله، محقق میرزای قمی رحمه‌الله و محقق خراسانی رحمه‌الله رد می‌شود.

ایشان می‌فرماید که چرا ما می‌گوییم این قول باطل است به خاطر اینکه امکان ندارد حکیمی که التفات دارد به وضعیت این مکلفی که در دار غصبی توسط پیدا کرده چنین خطابی به او بکند. چون چنین خطابی، طلب مستحیل می‌شود از نظر محقق نائینی رحمه‌الله یعنی من مولای حکیم می‌دانم الان عبد، توسطی در دار غصبی دارد و به خاطر توسط در دار غصبی الان می‌توانم به او خطاب کنم و تکلیفی را متوجه او کنم؟ امکان ندارد چون او الان اضطرار دارد به حرکت خروجی. با فرض اضطرار به حرکت خروجی نمی‌توانیم این حرکت را در خطاب تکلیفی بیاورم. خلاصه اینجا فقط یک اشکالی هست که محقق نائینی رحمه‌الله می‌خواهد این اشکال را بگوید و رد کند.

ان قلت و قلت در کلام مرحوم نائینی رحمه الله

ان قلت به اینکه مگر شما عصاه را خطاب نمی‌کنید؟ مگر کفار را خطاب نمی‌کنید؟ عصاه و کفار خطاب تکلیفی پیدا می‌کنند و این خطاب تکلیفی درباره آنها درست است. مولای حکیم ملتفت به کفر او که می‌داند در حالت کفر نمی‌تواند نماز بخواند چطور او را خطاب می‌کند و او را مأمور به صلاه می‌کند. وقتی که برای کافر یا برای عاصی که قابلیت انبعاث در او نیست صحت چنین خطابی را قائلید، چطور اینجا این خطاب را برای او قائل نیستید؟ آقای نائینی رحمه الله می‌خواهد بگوید فارقش این است که در آنجا انصافاً خطاب به شکل حقیقی امکان دارد او حقیقتاً مخاطب است و حقیقتاً می‌تواند با دست برداشتن از کفرش عبادت کند. او حقیقتاً می‌تواند با دست برداشتن از اراده معصیت و عصیان‌ش عبادت خدا را انجام دهد واجب الهی را انجام دهد.

اما در اینجا چنین شرایطی برای عبد نیست چرا؟ چون اگر عبد با قطع نظر از این خطاب، مستحق عقاب است به خاطر آن نهی سابق، الان دیگر این خطاب به دردش نمی‌خورد. اگر عبد به خاطر خطاب سابق، الان به خاطر اضطرار مستحق چنین عقابی نیست، چنین خطابی در این شرایط لغو و بی‌فایده است. یعنی محقق

نائینی رحمه الله این طور می گوید، می گوید وقتی یک کسی متوسط در دار غصبی است شما باید سؤال کنید که مولای ملتفت حکیم یا می داند که این آقا چه خطابش بکند در حال خروج، چه خطابش نکند در حال خروج، عقابش هست به خاطر آن خطاب قبل از ورود یا نمی داند. اگر خطاب قبل از ورود باقی و عقاب را درست کرده، این خطاب بیخود است. اگر خطاب قبل از ورود به خاطر اضطرار به خروج باقی نیست که بعداً می گوئیم باقی نیست، آن موقع چرا او را خطاب می کند؟ این حرف اصلی. ولی در عصا و کفار این طور نیست در عصا و کفار همین الان او را می تواند خطاب کند و این خطاب فایده دارد چرا؟ چون او حقیقتاً می تواند امثال کند. تعبیر بسیار زیبایی دارد که

«اما توهم ان الخطاب التحريمى فى المقام ليس خطابا بعثيا ليستحيل صدوره من الحكيم الملتفت و انما هو خطاب تسجيلى ليصح به عقاب العبد كما هو الحال فى الاوامر المتوجهه الى العصا مع العلم الامر بعدم تحقق الاطاعة منهم فيدفعه انه لا يعقل معنى الصحيح للخطاب التسجيلى» شما می خواهید چه چیزی را گردن عبد بگذارید «لأن العبد اذا كان مستحقا للعقاب مع قطع النظر عن هذا الخطاب فما فائدة الخطاب و ان لم يكن مستحقا له فى نفسه فكيف يصح خطابه بهذا

الداعی مع فرض عدم قدرت العبد علی امتثال» این خطاب.

این‌گونه خطاب، تعدّی از مولا به‌سوی عبد است. عبد عاجز، عجزش به‌خاطر اضطرار است که حالا آقای نائینی رحمه‌الله می‌فرماید در قول خودمان که می‌خواهیم ثابت بکنیم از باب وجوب رد مال به مالکه بر او واجب می‌دانیم این کارها را بکند سریع بیرون بزند. «و اما قیاس المقام بـخطاب العصاة مع العلم بعدم تحقق الاطاعة منهم فهو قیاس فی غیر محله» محقق نائینی رحمه‌الله می‌فرماید این قیاس، قیاس فی غیر محله هست. چرا؟ «اذ الخطاب المتوجه اليهم خطاب حقیقی» اصلاً خطاب عصاة و کفار که خطاب تسجیلی نیست. حقیقتاً می‌شود آنها را خطاب قرارداد.

«كـالخطاب المتوجه الی غیرهم» چرا؟ چون در صحت خطاب حقیقی، امکان انبعاث شرط است که این را هم دارند می‌توانند منبعث شوند. «أنه لا یعتبر فی صحه البعث او الزجر الحقیقین الا امکان الانبعاث او الانزجار من المكلف فی الخارج و هذا المعنى متحقق فی موارد التكلیف العصاة» چون عصیان‌ش به اختیار خودش هست کفرش به اختیار خودش هست «و این ذلک من

الخطاب التسجيلی المفروض فيه عدم قدرت العبد على الامتثال»

لذا حرف مهم محقق نائینی رحمه الله با ابی هاشم رحمه الله و میرزای قمی رحمه الله همین است که شما چطور می‌خواهید این را درحالی‌که اضطرار دارد مخاطب قرار بدهید. خطاب چنین عبدی درحالی‌که مضطر هست و امکان اطاعت ندارد قبیح هست. اگر عقاب می‌خواهید عقاب که از قبل وجود دارد به خاطر خطاب قبل وجود دارد. ما بعداً فرمایش محقق خوئی رحمه الله را می‌خوانیم اصلاً این را داریم می‌خوانیم برای این تکه فرمایش ایشان حالا خیلی با بقیه ریزه‌کاری‌هایش و صاحب فصول رحمه الله و اینها کار نداریم.

عمده بحث این است که محقق نائینی رحمه الله می‌خواهد بگوید اینجا خطاب وجود ندارد وقتی خطاب وجود نداشت، قول ابی هاشم رحمه الله باطل است. باقی می‌ماند عقاب، تکلیف عقاب هم روشن می‌کنیم در مقابل آخوند خراسانی رحمه الله. اگر خطاب از دست رفت عقاب هم از دست رفت، باقی می‌ماند کبرای وجوب رد مال الی مالک، حرف شیخ اعظم رحمه الله درست درمی‌آید و ایشان تأیید می‌کنند حرف شیخ

رحمه الله را که عرض کردم حالا ما امروز محدودیت وقت داریم به همین مقدار اکتفا بکنیم تا ادامه بحث

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۱۴۰۰، ۱۰، ۲۰

جلسه شصت و چهارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

**جلسه شصت و چهارم: بررسی ادعای اول و دوم مرحوم نائینی
رحمه الله و مخالفت مرحوم خوئی رحمه الله با ایشان**

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایش محقق نائینی رحمه الله بود و عرض کردیم که معظم له مبنایش این شد که باید بینیم آیا حرکات خروجیه را مصداق قاعده قرار می دهیم که آقایان می گویند «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» اگر مصداق این قاعده قرار گرفت آن موقع حق با آخوند رحمه الله است که حکم شرعی ندارد ولی عقاب دارد و

اما اگر ثابت کردیم که مصداق این قاعده نیست حق با شیخ انصاری رحمه الله است که مصداق قاعده «وجوب رد مال به مالک» خواهد بود و اگر مصداق قاعده وجوب رد مال به مالک قرار گیرد در این صورت قائل به وجوب حرکات خروجیه شویم که گفتند قول مختار ما این است.

اما برای آنکه ثابت کنند این شده یعنی آن بخش اول را نشان بدهند که حق با آخوند رحمه الله است گفتند که ادعای اول ما این است که خروج، محکوم به حکم شرعی نیست چون این قاعده خطاباً آن خروج را نمی‌گیرد. چرا خطاباً خروج را نمی‌گیرد؟ قول ابو هاشم رحمه الله و قول محقق قمی رحمه الله را دیروز رد کردند و نشان دادند که نمی‌توانیم بگوییم خطاباً آن نهی سابق حرکت خروجی را می‌گیرد و نمی‌توانیم بحث حرکات خروجیه را با خطاب عصا و کفار مقایسه کنیم چنین چیزی امکان ندارد و اگر خطاب آنها را نگرفت حکم حرمت در مورد آنها پیاده نمی‌شود.

بررسی قول صاحب فصول رحمه الله توسط مرحوم نائینی رحمه الله

صاحب فصول رحمه الله هم که می‌خواست برای اینها حکم درست کند که گفتند نظریه صاحب فصول رحمه الله هم تقریباً همین بود و صاحب فصول رحمه الله

اعتقاد داشت که «يجرى عليه حكم المعصية للنهي السابق الثابت بالاضطرار» محقق نائینی رحمه الله می‌خواهد بفرماید که نمی‌شود. نهی سابق نمی‌تواند این مورد را بگیرد چرا نمی‌تواند این مورد را بگیرد؟ بخاطر اینکه اگر نهی سابق بخواهد این مورد را بگیرد معنایش این است که از سوی شارع حکم می‌کنیم به حرمت چیزی که الان برای مکلف چنین حکمی قابل امتثال نیست.

ان قلت به اینکه این حکم چه اشکال دارد؟ حکم سابق است و سابقاً نهی سابق زمانش قبل از اضطرار است و الان اگر من حکم مثلاً وجوبی صادر کنم و زمان حکم وجوب الان باشد حکم حرمتی صادر کرده باشم که زمان حکم حرمت قبلاً باشد چه منافاتی با هم دارند. محقق نائینی رحمه الله می‌فرماید نه عبره در این‌گونه موارد به زمان خطاب نیست عبره در این‌گونه موارد به این است که عملاً در زمان واحدی این فعل نمی‌تواند محکوم به دو حکم باشد ولو زمان‌های خطاب با هم تفاوت کند. دلیلشان این بود که «و اما قول صاحب الفصول فیبطله امتناع تعلق الحکمین بفعل واحد ولو کان زمان الايجاب مغایرا لزمان التحريم»

زمان ایجاب الان است که اضطرار دارد، زمان تحریم قبل از اضطرار بود. این حکم از جهت زمان ایجاب و زمان تحریم متفاوت است اما اعتبار «لأن الاعتبار فی استحالة و الامکان إنما هو باتحاد زمان صدور الفعل و تعدده» اما عبره به این نیست که بگویم زمان ایجاب و زمان تحریم، زمان خطاب کی هست نخیر، الان که این فعل می‌خواهد از این عبد صادر شود آیا می‌تواند هم واجب باشد هم حرام؟ ایشان می‌گویند نمی‌شود. پس اعتبار و عبره در استحاله و امکان، اتحاد زمان صدور فعل است یا تعدد آن زمان «لا باتحاد زمان الایجاب و التحريم» که عرض کردم صاحب فصول رحمه الله کأن می‌خواهد به تعبیر محقق نائینی رحمه الله با اختلاف زمان ایجاب و زمان تحریم که کأن ایجاب و خطاب ایجابی الان است که اضطرار دارم، خطاب تحریمی برای وقتی است که نهی سابق است. می‌گویند مشکلش را نمی‌تواند حل کند

«و ذلك لأن الاحكام كما عرفت إنما تتعلق بالطبائع باعتبار صدورها من المكلف بالخارج» صدور الان است. اینکه این فعلی که الان از مکلف صادر می‌شود نمی‌تواند محکوم به دو حکم باشد. «فلا اعتبار انما هو بوحدة زمان الفعل و تعدده لا بوحدة زمان التکلیفین و تعدد و علیه فاذا فرض أن الخروج تعلق به النهی السابق» خروج نهی

سابق به آن خورده «و لذلك یجری علیه الحکم المعصیة امتنع تعلق الوجوب به فعلاً» این اصل فرمایش ایشان است حالا یک ذیل و بند دیگری هم با آخوند رحمه الله دارد که فعلاً قصد نداریم همه مطلب را بگوییم یعنی آنچه که فعلاً ارتباط با بحث ما ندارد.

نفی حکم شرعی و اثبات عقاب در کلام مرحوم نائینی رحمه الله

پس خلاصه فرمایش محقق نائینی رحمه الله این بود که نه ابو هاشم رحمه الله و محقق قمی رحمه الله توانستند حکم شرعی درست کنند نه آقای صاحب فصول رحمه الله توانست با اختلاف زمان خطاب، خطاب را درست کند نخیر. ما حکم شرعی برای این فعل نداریم ولی عقاب داریم چرا؟ بخاطر اینکه این سلب اختیار از او نمی‌کند. اضطرار، اضطرار مستند به اختیارش هست. فلذا ایشان ادعای اولش را این‌گونه درست کرده فرمود «فلنا دعویان الاولی أن الخروج لایکون محکوماً بحکم شرعی فعلاً و یجری علیه الحکم المعصیة» ما خروج را از داخل در امتناع بالاختیار لاینافی الاختیار قرار دادیم از جهت معصیت، ولی داخلش قرار ندادیم از جهت خطاب که از آن حکم شرعی دربیاید. با همین تحلیل جامعی که محقق نائینی رحمه الله ارائه فرمودند. این جمع‌بندی فرمایش محقق رحمه الله نائینی در این بخش بود.

بررسی ادعای دوم مرحوم نائینی رحمه الله

اما ادعای دوم محقق نائینی رحمه الله این است که نه ما حکم شرعی را بنا بر تحت این قاعده رد می‌کنیم ولی اصل دوش را تحت این قاعده قبول نداریم. او دو ادعا کرد گفت اگر قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» جاری شود حق با آخوند رحمه الله است که حکم ندارد ولی معصیت کرده. ولی خود قاعده جاری نمی‌شود لذا حق نهایی با شیخ انصاری رحمه الله است. چطوری می‌خواهیم ثابت کنیم که تحت این قاعده نیست و لذا حق با شیخ اعظم رحمه الله است؟ محقق نائینی رحمه الله می‌فرماید اختیار تکوینی را نمی‌توانیم از مکلف سلب کنیم. مکلف اختیار دارد تکویناً بماند یا برود لذا امتناعی وجود ندارد. وقتی وارد الامتناع بالاختیار می‌شویم که واقعاً امتناعی وجود داشته باشد امتناع اینجا نداریم. اگر واقعاً امتناعی می‌داشتیم درست بود ولی امتناع نداریم می‌فرماید «کأنما یکون داخل فی موضوع کبری تلک القاعدة لابد من ان یکون قد عرضه الامتناع بحیث یکون خارجاً عن القدرة» خروج از دار غصبی قطعاً این‌طور نیست «فإنه علی ما هو علیه فی ... مقدورا للمکلف بعد دخوله فیها و لم یطراً» عارض نشده بر این خروج آن چیزی که یوجب امتناعش را بله اگر کسی با مطلق کون در دار بخواهد کار کند که این

مطلق کون در دار، جامع بین خروج و بقاء هست اگر کسی بخواهد با این عنوان کار کند بله آن موقع چنین کونی لابد هست اما اسمش خروج نیست.

خلاصه ایشان می‌خواهد بگوید شما کأنّ خلطی می‌کنید بین مطلق کون در داری که اعم از خروج و بقاست و بین خود خروج و خروج کماکان اختیار وجود دارد. وقتی اختیار وجود داشت شما نمی‌توانید بگویید این تصرف خروجی لابد منه هست من مضطر به این تصرف هستم. الان چاره‌ای جز این تصرف ندارید. بر همین اساس می‌خواهد بفرماید آن قاعده را نمی‌پذیریم لذا حرف آخوند رحمه‌الله را کنار می‌گذریم و الا اگر این قاعده را پذیرفتیم حق با آخوند رحمه‌الله هست که خطاب تکلیفی ندارد این حرکات خروجی.

مخالفت مرحوم خوئی رحمه‌الله با مرحوم نائینی رحمه‌الله در عدم پذیرش مبنای مرحوم آخوند رحمه‌الله

شاگرد بزرگوار ایشان استاد اساتید ما محقق خوئی رحمه‌الله اینجا مخالف است با فرمایش استادشان. محقق خوئی رحمه‌الله خلاصه فرمایش او که قبلاً عرض کردم ما اینها را مقدماتی می‌گوییم برای اینکه وارد شویم. چون آقای خوئی رحمه‌الله فرمایش فرمودند که حرف آخوند رحمه‌الله را قبول داریم نه حرف استادمان

را. استادشان می‌خواهند قاعده آخوند رحمه‌الله را به هم بزنند بعد بروند قاعده وجوب رد مال به مالک را مطرح کنند که از آن قول شیخ اعظم رحمه‌الله دربیاید. اینها را خواندیم.

محقق خوئی رحمه‌الله می‌گویند نه ما نمی‌فهمیم چطور استاد می‌گوید این خروج تکویناً مقدور است! بله تکویناً مقدور است ولی تشریحاً مقدور نیست. ممتنع شرعی، ممتنع عقلی می‌شود. حرف مهم آقای خوئی رحمه‌الله این است می‌خواهد بفرماید اگر این حرکت خروجی که تکویناً مقدور است برویم در حکمش ببینیم تشریحاً چطور هست. آیا شارع واقعاً می‌تواند به این آقای که مجبور است این خروج را انجام دهد و الا مرتکب غصب زائد می‌شود و به تعبیر آخوند رحمه‌الله الان باید اقلّ المحذورین را انجام بدهد. آیا اینجا شارع می‌تواند او را مکلف به چیزی کند؟ یا این آقا دیگر چاره‌ای ندارد. پس کأنّ آقای خوئی رحمه‌الله می‌خواهد بفرماید استاد ما محقق نائینی رحمه‌الله بین حیث تکوین و بین حیث خود ما که یک خطاب شرعی به این آقا می‌کنیم خلط می‌کند.

آقای خوئی می‌فرماید: تحقیق این است که عرض کردم چون قائل به قول آخوند رحمه‌الله هست

می‌خواهد جواب استادش آقای نائینی رحمه‌الله را بدهد «أن الخروج عن الدار المغصوبه و إن كان مقدورا تكويناً للمكلف فعلاً» بله آن فرمایش آخوند رحمه‌الله تكويناً درست است واقعاً الان می‌تواند بماند می‌تواند برود «إلا أنه لامناص لهم من اختياره خارجاً» الا اینکه این مکلف چاره‌ای ندارد باید خروج را اختیار کند «ضرورة أن حرمة التصرف فعلاً بغير الخروج تستلزم لزوم الخروج» چون الان اگر نرود غصب زائدی اتفاق می‌افتد، در قبیح اشدّ واقع می‌شود. پس برای دفع از محذور اهمّ یعنی غصب زائد چاره‌ای ندارد؛ بنابراین اگر چاره‌ای ندارد شارع در این ظرف نمی‌تواند او را زجرش بدهد بگوید من نهی کردم تصرف خروجی را «فالانزجار عن الخروج حسب ما كان يقتضيه النهی السابق يمتنع بالفعل على المكلف بمقتضى حكم بالعقل» اگر این بشود ایشان می‌خواهد بگوید پس استاد من آقای نائینی رحمه‌الله حق ندارد. بله نمی‌شود او را خطاب به تکلیف کرد ولی می‌شود او را عقاب کرد به خاطر بقاء ملاک. همان حرف آخوند رحمه‌الله می‌شود «بل انزجار عن الخروج حسب ما كان يقتضيه النهی السابق يمتنع بالفعل على المكلف بمقتضى حكم العقل بلزوم الاختيار» آن خروج «لكن الامتناع المزبور بمعنى منتهى الى

الاختیار لایکون منافیان للاختیار عقابا و ان کان منافیا
لخطابه»

پس خطابی وجود ندارد اما عقابی وجود دارد. همه
هم عقلی است. این شاکله فرمایش محقق خوئی
رحمه الله است. حالا اینجا اگر خاطرتان باشد یک بحث
داریم با تلمیذ بزرگوار محقق نائینی رحمه الله، مرحوم
آقای مظفر رحمه الله که جوابی به محقق نائینی رحمه الله
و محقق خوئی رحمه الله دادند و همه کسانی که این
حرف را دارند میزنند. یک بحث داریم با امام رحمه الله
که بعداً عرض می‌کنیم.

اینها می‌خواهند بگویند آقا شما چرا خطاب را متوجه
حرکت خروجی می‌کنی! خطاب از اول یک عنوان عامی
است که خروج و دخول و بقاء ندارد. به تعبیر اینها چون
معنونی نیستیم و در حدّ عنوان خطاب را درست
می‌کنیم کاری به خروج بما هو خروج نداریم که شما
مسئله داشتن حکم خاص را برای داشتن خروج بما هو
خروج منافی با قدرت و امکان امتثال بدانید و بگویید
خطابی برای خروج نداریم. اصلاً از اول خروج محل
بحث ما نبوده. من عنوانی هستم نه معنونی با آن
سازمان کأنّ اینها می‌خواهند بگویند ما همه حرف‌ها را
با همان یک جمله جواب دادیم. حالا ملاحظه بکنید إن

شاءالله فرمایشات آقای مظفر رحمهالله را که آن را هم
ارائه خواهیم کرد به فضل پروردگار.

به برکت صلوات برمحمد و آل محمد

۱۴۰۰، ۱۰، ۲۱

جلسه شصت و پنجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

جلسه شصت و پنجم: نقد مرحوم خوئی رحمه الله به استادشان و توجه به بحث خطاب در نظریات اعلام

مرور مباحث گذشته

بحث به اینجا رسید که مرحوم محقق نائینی رحمه الله دو مدعا داشتند و ادعا فرمودند که اگر ثابت کردیم حرکات خروجیه مصداق این کبرای «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» نیست می شود مصداق «وجوب رد مال الی مالک» اما اگر چنین چیزی ثابت نشد و درست درآمد که بگوییم این مصداق قاعده

الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار است آن موقع حق با آخوند رحمه الله است که حکم شرعی برای اینها نداریم ولی عقاب داریم. تعبیر آقای نائینی رحمه الله این بود. این اصل سازمان مدعای ایشان بود لذا بیان فرمودند که اول قول ابو هاشم رحمه الله و محقق قمی رحمه الله را گفتند بعد قول صاحب فصول رحمه الله را گفتند بعد گفتند «أنه غير محكوم فعلاً بحکم من الاحكام الشرعیة الا أنه واجب عقلاً ولكنه یجری علیه حکم المعصیة علی النهی السابق الساقط بالاضطرار و هذا القول قد اختاره المحقق صاحب الكفاية»

بعد خود ایشان فرمودند «أنه واجب شرعاً و لا یجری علیه حکم المعصیة لدخوله فی کبری قاعده وجوب ردّ المال الی مالکة و لا ربط له بقاعدة عدم منافات الامتناع بالاختیار للاختیار من جهة العقاب و الخطاب» که آنها می گفتند «أو من جهة العقاب فقط» که آخوند رحمه الله می گفت. ایشان می خواهد بگوید که این قول واجب بودن، قول شیخ انصاری رحمه الله است و مختار ماست «نعم بناء علی دخول المقام فی ذیل الکبری قاعده عدم منافات الامتناع بالاختیار للاختیار فالحق» قول صاحب کفایه رحمه الله هست که معصیت هستند عقاب دارند ولی حکم شرعی ندارند یعنی خطاب ندارد فقط عقاب دارند.

و لذا آقای نائینی رحمه الله ادعا فرمودند: «فلنا دعویا» ما دو ادعا داریم «أن الخروج لایکون محکوما بحکم شرعی فعلاً و یجری علیه حکم المعصیة بناء علی دخول المقام تحت کبری» قاعده فلان «الثانیة أن المقام لیس داخلا تحت تلك الکبری و انما هو داخل تحت قاعدة أخرى» بر اساس این سازمان محقق نائینی رحمه الله اگر کسی توانست مدعای دوم ایشان را رد کند کافی است، ایشان حرفی ندارد. یعنی اگر کسی توانست ثابت کند مقام، داخل در کبرای قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» است ایشان هم می گوید بله اگر این درست شود من دیگر حرف شیخ اعظم رحمه الله را دنبال نمی کنم. نمی روم دنبال قاعده «وجوب رد مال الی مالک» اگر این ثابت شود آن موقع من تابع محقق خراسانی رحمه الله هستم خودم جواب ابو هاشم رحمه الله، میرزای قمی رحمه الله و صاحب فصول رحمه الله را دادم.

نقد مرحوم خوئی رحمه الله به مرحوم نائین رحمه الله

بنابراین بر اساس این سازمان که عرض کردم که دیروز عبارت ها را هم خواندیم و توضیح دادیم با عنایت با نقدی که آقای خوئی رحمه الله به استادش آقای نائینی رحمه الله در اجود دارد. در نقد آقای خوئی رحمه الله به استادش آقای نائینی رحمه الله خلاصه آقای خوئی رحمه الله می خواستند ثابت کنند که نه قبول

نداریم که خروج مقدور است؛ لذا چون مقدور است خروج را از مصداقیت آن قاعده خارج کنیم نخیر. خروج مقدور تکوینی هست اما مقدور تشریحی نیست چون تعبیر آقای خوئی رحمه الله این بود می گفتند اینها اگر این طور بود شما نمی توانید خروج را مقدور تلقی کنید «و التحقيق ان الخروج عن دار المغصوبه و ان كان مقدورا تكوينا للمكلف فعلاً و تركا إلى أنه لامناص له من اختياري خارجا ضرورة أن حرمة التصرف فعلاً بغير الخروج تستلزم لزوم الخروج بحكم العقل دفعا للمحذور الأهم»

ایشان با این مبنا، با این نقد دیگر لازم نیست با آقای نائینی رحمه الله بحثش را ادامه بدهیم یعنی می خواهیم دیگر طولش ندهیم قبلاً هم به شما وعده دادند گفتند اگر بخواهیم وارد قاعده «وجوب رد مال الی مالک» بشویم خیلی طولانی می شود. خود آقای نائینی رحمه الله چون قبول کرده اگر کسی توانست ثابت کند که این حرکات خروجی تحت قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» هستند حرف آخوند رحمه الله درست است و عقاب وجود دارد ولی خطاب وجود ندارد و من خودم حرف ابو هاشم رحمه الله، حرف محقق قمی رحمه الله، حرف صاحب فصول رحمه الله را رد می کنم. آقای خوئی رحمه الله با توجه به این بحثی که دارند

«فالانزجار عن الخروج حسب ما كان يقتضيه النهى السابق يمتنع بالفعل على المكلف بمقتضى حكم العقل بلزوم اختياره ولكن الامتناع المزبور بما أنه امتنع الى الاختيار لا يكون منافيا للاختيار عقابا و إن كان منافيا له خطابا»

اگر این اشکال محقق خوئی رحمه الله درست دربیاید که آقای خوئی رحمه الله خواستند بگویند مبنای اینکه محقق نائینی رحمه الله خواست این را از قاعده خارج بکند این بود که می‌خواست بگوید خروج ممکن است، مقدور است، قبول نداریم که بگوییم قدرت تکوینی داریم اما باتوجه به آن حکم عقل لزوم به خروج نمی‌توانیم عقلاً بگوییم این مقدور است؛ لذا محقق خوئی رحمه الله می‌خواهد این را اینجا رد کند و با همین مبنا سراغ حرف آخوند رحمه الله برود. ملاحظه کردید در اجود وقتی آقای نائینی رحمه الله اقوال را لیست می‌کرد و قول شیخ انصاری رحمه الله را اختیار کرد و فرمود «و هو الصحيح عندنا» آقای خوئی رحمه الله فرمودند «بل الصحيح هو وجه الثالث» و صحیح هست و سیظهر «وجهه بعید ذلک إن شاء الله» یعنی دعوی بین استاد و شاگرد سر این است. این تا اینجا.

لذا من برای چه گفتم خیلی خودمان را در ادامه‌اش درگیر نمی‌کنیم حالا استاد و شاگرد دعوایشان سر این است که آیا اینجا قدرت وجود دارد یا وجود ندارد تا مصداقیتش برای قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار درست شود یا نشود. اگر درست بشود آقای نائینی رحمه‌الله هم می‌گوید حرفی ندارم حق با آخوند رحمه‌الله است. آقای خوئی رحمه‌الله می‌خواهد بگوید درست است لذا حق با آخوند رحمه‌الله است این یک نکته.

نکته دوم: این است که حالا بعد از این اگر تحت این قاعده نبود برویم ثابت کنیم واجب است از باب وجوب ردّ مال الی مالک. آقای خوئی رحمه‌الله می‌گوید وقتی ثابت می‌کنم تحت این قاعده هست دیگر نیازی ... منتها آقای خوئی رحمه‌الله دعایشان این است هم این را با استادشان بحث کردند، هم مفصل رفتند آن قاعده ردّ مال الی مالک را بحث کردند. ما دیگر آن را بحث نمی‌کنیم همین برای ما کافی است. چارچوب را دیگر از زبان مقررّ یعنی تلمیذ بزرگوار محقق نائینی رحمه‌الله، آقای خوئی رحمه‌الله که هم مقررّ است و هم در حاشیه اجود مستشکل به استادش هست چارچوب روشن است.

توجه به بحث خطاب در مباحث اعلام

نکته دیگری که از اینجا باید به آن توجه بکنیم که ادامه بحث را بدهیم این است که همه رفتند سراغ اینکه اینجا بحث خطاب چه می‌شود؟ آنها گفتند مثلاً ابو هاشم رحمه الله بحث خطاب را گفته هم خطاباً و هم عقاباً آخوند رحمه الله گفته خطاباً نه عقاباً. آن خطاب ساقط شده به خاطر اضطرار ابو هاشم رحمه الله یا محقق قمی رحمه الله می‌گویند نه هم خطاب هست هم عقاب هست. پس یک درگیری اینجا سر بحث خطاب است. تعبیر این بود آقای خوئی رحمه الله هم همین‌طور بود «و إن كان منافياً له خطاباً» که نظر آخوند رحمه الله هست. می‌گفت خطاب آن را نمی‌گیرد اما عقاب آن را می‌گیرد. چرا؟ چون اضطرار مستند به اختیار است. خطاب این را نمی‌گیرد برخلاف مثلاً کفار و عصاة. آنجا آنها را خطاب هم می‌گیرد که این بحث سر خطاب آمد.

در مقابل این بحث، آقای مظفر رحمه الله اصرارش این بود که نه ما قائلیم به قول اول و می‌گوییم چرا شما می‌روید سراغ سقوط خطاب از باب اضطرار به حرکت خروجی. اضطرار به حرکت خروجی از باب معنون است من عنوانی هستم. یعنی در مدرسه محقق نائینی رحمه الله بین خودش و تلامذه اش دعوا رفته سر اینکه در ادامه فرمایش آخوند رحمه الله و میرزای قمی

رحمه الله تکلیف خطاب چه می‌شود. نائینی رحمه الله به تبع آخوند رحمه الله و محقق خوئی رحمه الله به تبع استادش محقق نائینی رحمه الله خواستند بگویند که خطاب ساقط است. منتها محقق نائینی رحمه الله خواسته عقاب را هم ساقط کند بگوید این مصداق آن قاعده نیست حتی عقاباً لذا حرف آخوند رحمه الله کنار رفت. آقای خوئی رحمه الله خواستند بگویند نه مصداق این قاعده هست عقاباً ولی خطابی در کار نیست.

در مقابل اینها آن قول دیگر از تلامذه محقق نائینی رحمه الله است که شما وقتی می‌خواهید وارد مسئله خطاب شوید، می‌روید دنبال اضطراری که برای حرکت خروجی دارید. حرکت خروجی، معنون است. شما یک عنوانی دارید به نام حرمت غصب مثلاً، یا حرمت تصرف در مال غیر مثلاً، این حرمت مصداقش دخول است، مصداقش بقاء است، مصداقش خروج است ما چه کار با معنون داریم. ما باید با معنون کار نکنیم. اگر قرار شد با معنون کار نکنیم دیگر اضطرار من به حرکات خروجی عقلاً وجود داشت وجود داشته باشد. من با معنون کار نمی‌کنم که بخواهم خطاب را ساقط بدانم. پس خطاب باقی است، حکم شرعی هم تابع عنوان است و دلیل ندارید برای سقوط خطاب یعنی آخوند رحمه الله خطاب را ساقط کرده آقای نائینی رحمه الله و آقای خوئی

رحمه الله هم سقوط خطاب را قبول کردند. اینها عقاب را قبول دارند خطاب را قبول ندارند.

اینها می‌گویند نه هم خطاب باقی است، هم عقاب باقی است. اگر هم خطاب باقی است و هم عقاب باقی است آقای نائینی رحمه الله می‌گویند من قبول دارم که آن موقع این مصداق آن قاعده است. چون مصداق آن قاعده است دیگر دنبال وجوب نمی‌روم؛ لذا آن حدّ وسط وجوب ردّ مال به مالکه کنار می‌رود در مدرسه محقق نائینی رحمه الله چون خودش پذیرفته. ولی عقاب را فقط قبول کرده خطاب را ساقط کرده. اینها می‌گویند ما خطاب هم درست می‌کنیم. می‌خواهیم بگوییم ورود شما انکارتان در خطاب، از باب توجه به معنون است. اضطرار نسبت به حرکت خروجی است و این بحث معنون است.

باتوجه به این سازمان باید برگردیم در سازمان خودمان. سازمان خودمان این است که اصلاً ببینیم بحث عنوان و معنون مسئله سرنوشت خطاب را معلوم می‌کند یا خطاب، سرنوشتش باید جای دیگری معلوم شود تکلیف خطاب باید معلوم شود. آیا آن نحو سابق که خطابی بود با این اضطرار، آن خطاب می‌رود؟ یا در حدّ عنوان اگر ماندم خطاب باقی است چون اضطرار به

معنون خاص هست و البته بسوء اختیار اضطرار. بحث این است.

براین اساس دیگر همین مقداری که از مدرسه آخوند رحمه الله و محقق نائینی رحمه الله استفاده کردیم برای ما کافی است. همان چارچوبی که بنده عرض کردم و الا عرض کردم خیلی طولانی می شود بخواهیم برویم لازم هست نیست. اینها به ما می گویند با توجه به اینکه ثابت کردیم حرف استادمان در اینکه این مصداق این قاعده نیست غلط است دیگر دنبال بقیه اش نرویم، طولش ندهیم. ما برای همین این را می گذاریم همین مقدار از فرمایشات محقق نائینی رحمه الله و محقق خوئی رحمه الله در اجود و حاشیه اجود یعنی در تقریر و اشکال مستشکل کفایت می کند استفاده کردیم دنباله ادامه بحث سر خطاب برویم.

برای آنکه تکلیف ما با فرمایش آقای نائینی رحمه الله و آقای خوئی رحمه الله و آقای مظفر رحمه الله و آخوند رحمه الله از باب اینکه خطاب باقی است یا باقی نیست استفاده کنیم یکی از بهترین بیانات، بیان حضرت امام رحمه الله است. بیان حضرت امام رحمه الله را استاد بزرگوار ما حضرت آیت الله فاضل رحمه الله خوب ارائه کردند. یکی از بهترین بیانات. ایشان در همین بحث

دیگر به آن بحث‌های مدرسه نجف پرداختند مستقیم رفتند به بحث خطاب پرداختند. منتها در مقدمه خطاب یک تعبیر بسیار خوب دارند که البته نسبت به بحث‌های وجوب به آن اشکال گرفتیم ولی تعبیر خوبی که دارند مقداری ناظر هم هست به آن نکات یعنی می‌شود قشنگ آن نکته آقای مظفر رحمه‌الله را از آن درآورد این است که تعبیری که داشتند این بود که در دلیل، مسئله ترک تصرف در مال غیر را داریم و وقتی به دلیل مراجعه می‌کنیم در دلیل روشن است که آیه یا روایتی نداریم که دلالت بر تعلق یک حکمی به‌عنوان خروج از دار غصبی بکند و اجماعی هم بر این معنا قائم نشده که خروج از دار غصبی مثلاً حکمش چیست. آنچه در این زمینه وجود دارد، روایت معروف «لایحل احد لایتصرف فی مال غیره بغیر اذن» لایحل یعنی حرام است. حرمت هم به‌عنوان تصرف در مال غیر تعلق گرفته. این تعبیر خیلی تعبیر درستی است این جمله مرحوم آقای مظفر رحمه‌الله جمله خوبی است یعنی نه از جهت تبیین خطاب، از جهت اینکه محتوای خطاب چیست. این تعبیر استاد ما تعبیر بسیار خوبی است که ایشان تعبیر قشنگ دارد می‌فرماید که یک حرمت تصرف در مال غیر داریم «لایحل احد ان یتصرف فی ما لغیره و غیر اذن» این عنوان روایت است. حتی آن‌قدر مسئله

دقیق است که نه تنها در ارتباط با خروج بلکه در ارتباط با دخول نیز دلیل نداریم که عنوان دخول در دار غصبی یا بقاء نخیر، بلکه حرمت دخول از باب مصداقیت آن برای تصرف در مال غیر است. این نکته، نکته درستی است؛ لذا اگر مثل آقایان در نجف بخواهند از این بابت با قضیه کار کنند که من دلیل را نگاه کنم حرف خوبی است. نه اینکه فعلاً عنوانی یا معنوی باشم نه آن سر جایش بماند. باید ببینم در دلیل چه دارم من در دلیل نه عنوان دخول دارم نه عنوان بقاء دارم نه عنوان خروج دارم. دلیل می‌گوید حرمت تصرف در مال غیر یا حرمت غصب.

بنابراین اگر از باب اینکه محتوای دلیل را بخواهم معین کنم و بگویم در محتوای دلیل عنوان دخول، بقاء و خروج نیست حرف کاملاً درستی زدم. با این فضای بسیار خوب که حالا عرض کردم این بیان استاد را از این جهت که ایشان ای‌کاش تمام حیثیات استدلال آقایان را می‌گفت که وجوب از باب مقدمه واجب است از باب عنوان حسن است از باب وجوب رد مال به مال است نکاتی که عرض کردم با همین مدرسه و سازمان فرمایش. این اشکال ما بود اعتقاد هم داریم ای‌کاش ایشان اینها را تبیین می‌کرد. ولی این نکته که من بروم بگویم در دلیل چه دارم من یک دلیل دارم به نام حرمت

تصرف در مال غیر بغیر اذنه، در این حیثیت این دلیل من مسئله ورود و خروج و بقاء را ندارم. اینها مصادیق یک عنوانی هستند که آن عنوان، محرّم است. اگر این طور باشد آن موقع نمی‌توانم ببینم اگر اضطراری به یک مصداقی پیدا کردم ببینم تکلیف آن. آقای مظفر رحمه‌الله خواسته از این جهت مسئله خطاب را حل کند بگوید چون خطاب به این عنوان خورده باقی است. خطاب به اضطرار نخورده که اضطرار، خطاب را خراب بکند تکلیف را خراب بکند.

سیر استاد فاضل رحمه‌الله در بررسی مطلب

استاد ما حضرت آیت‌الله فاضل رحمه‌الله اولاً این نکته دقیق در بیانشان هست که بسیار نکته درستی است و چه در باب وجوب و چه در باب حرمت باید دقیق بگوییم. حرکت خروجی یا حرکت بقائی یا حرکت دخولی این مصادیق یک عنوان است که آن عنوان، محرّم است.

می‌ماند مسئله خطاب. ایشان می‌فرماید که اینجا چون می‌خواهیم قول پنجم را اختیار کنیم یعنی بگوییم حرکات خروجی، حرام شرعی هستند به تعبیر خودشان یا به تعبیر محقق نائینی رحمه‌الله ما به سمت حرمت دارند بگوییم اینها حرمت دارند. اگر بخواهیم به حرمت

اینها قائل شویم و فتوای به حرمت بدهیم و به تعبیر آقای نائینی رحمه الله عقاباً و خطاباً این حرکات خروجی را داخل در نهی قرار بدهیم نهی که عنوانش شده حرمت تصرف در مال غیر. ایشان می‌فرماید اگر بخواهیم این بحث را بکنیم استاد عظیم‌الشان ما می‌فرماید باید آن بحث بسیار ارزشمند حضرت امام رحمه الله را در مسئله خطاب رسیدگی کنیم ببینیم این خطاب، خطاب شخصی است که لوازم خطاب شخصی چیست. یا این خطاب، خطاب قانونی است حالا با بیان استادمان آقای فاضل رحمه الله فعلاً جلو می‌رویم و مسئله بقای خطاب و وجود و عدم خطاب را اینجا رسیدگی کنیم؛ لذا تعبیر خیلی خوبی که دارند این است که می‌فرمایند «ظاهر این است که ما باید قول پنجم را اختیار کرده بگوییم نهی منجز فعلی به خروج دار غصبی تعلق گرفته»

که البته عرض کردم دیگر با آن توضیح بالائی‌شان اصلاحشان می‌کنیم می‌گوییم نهی منجز فعلی به تصرف در مال غیر تعلق گرفته و خروج مصداقش هست اضطرار هم نمی‌تواند این نهی را برطرف کند. اگر این نهی تعلق گرفت و اضطرار هم نتوانست این نهی را برطرف بکند چه مسئله‌ای برایمان پیش می‌آید؟ باید برویم دنبال به تعبیر ایشان «دلیل ما مطلب اساسی است که امام

خمینی رحمه الله مطرح کردند و ثمرات مهمی بر آن مترتب شده» و ایشان می‌فرماید «ما این ثمرات را در بعضی از مباحث گذشته از آن استفاده کردیم» کدام مباحث؟ مثل مسئله ترتب که خیلی مفصل درباره خطاب و فارغ خطاب شخصی از خطاب قانونی نکات مهمی را امام رحمه الله بیان فرمودند، ایشان شروع می‌کنند مسئله خطاب را رسیدگی کردن.

با این جمع‌بندی که انجام دادیم روشن می‌شود که سرنوشت اصلی مسئله به بحث خطاب برمی‌گردد و ملاحظه کردید که شمول خطاب نسبت به این حرکات خروجی است حالا یا خطاب وجود دارد و عقاب هم وجود دارد که قول به همین حرمت می‌شود. یا خطاب وجود ندارد فقط عقاب وجود دارد قول آخوند رحمه الله می‌شود. یا نه خطاب وجود دارد نه عقاب وجود دارد قول شیخ اعظم رحمه الله به تعبیر محقق نائینی رحمه الله می‌شود. سرنوشت مسئله را این مسئله خطاب تعیین می‌کند آن موقع اگر این‌طور شد در قول مختار با آقای مظفر رحمه الله موافقیم که قول اول را یعنی حرمت فعلی را قائلیم اما در استدلال اینها که بخواهند بگویند خطاب باقی است چون عنوانی هستیم نه معنوی، مشکل داریم.

إن شاء الله تا ادامه مطلب بیان استاد عظیم الشانمان
حضرت آیت الله فاضل رحمه الله را در استفاده‌ای که از
بیان استادشان حضرت امام رحمه الله در اثبات خطاب
دارند ادامه خواهیم داد

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

۱۴۰۰، ۱۰، ۲۵

جلسه شصت و ششم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

**جلسه شصت و ششم: شرایط خطاب شخصی و خطاب عامه در
کلام استاد فاضل رحمه الله**

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایشات استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل رحمه الله بود و عرض کردیم که معظم له از این جهت بیانشان بسیار ارزشمند بود که نشان دادند نزاع اصلی سر حیط خطاب است. منتها ما کاری که اضافه کردیم و توضیح بیشتری برای فرمایش استاد عظیم الشانمان ارائه شد این بود که نشان دادیم

در بیانات استاد بزرگوارمان این مطلب که مبنا خطاب است، هست اما نسبت این مطلب با مدرسه نجف که آنها هم نزاع را سر خطاب بردند خوب تبیین نشده. ما کاری که کردیم این بود که از بیانات تلامذه آخوند رحمه الله و تلامذه آخوند رحمه الله مثل محقق خوئی رحمه الله، مرحوم آقای مظفر رحمه الله نشان دادیم که بله واقعاً نزاع سر خطاب است. اینها برای آنکه فارغ احوال را نشان بدهند که حرمت خطاباً اینجا وجود دارد یا نه خطاباً بلکه مثلاً در حدّ عقاباً است نه خطاباً در ذیل تبیین نظریه آخوند رحمه الله و نسبت نظریه آخوند رحمه الله با نظریه محقق قمی رحمه الله به این پرداختند. کما اینکه در نزاع مهم محقق نائینی رحمه الله و تلمیذ ایشان محقق خوئی رحمه الله باز این مسئله قویاً بررسی شده که دیگر توضیح آن را دادیم تکرار نمی‌کنیم.

بر همین اساس نشان دادیم که در مدرسه آنها هم دعوی اصلی سر خطاب است و چون خود محقق نائینی رحمه الله هم اقرار کرده که اگر قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار خطاباً و عقاباً» اینجا را بگیرد یا حداقل عقاباً اینجا را بگیرد من دیگر دنبال قول به وجوب از باب «وجوب ردّ مال الی مالک» نمی‌روم و حق را به آخوند رحمه الله می‌دهم دیگر لازم نیست برویم سر

آن بحث مهم آقای نائینی رحمه الله که آیا وجوب ردّ مال به مالکه چه قاعده‌ای است اینجا پیاده می‌شود یا نمی‌شود؟ خیلی آن را طولانی نکنیم. کافی است مسئله شمول خطاب را اینجا بررسی کنیم و از این جهت که اگر توانستیم خطاب را درست کنیم، قول اول درست می‌شود. یا اگر توانستیم عقاب را درست کنیم، قول آخوند رحمه الله درست می‌شود دیگر نیاز نیست سراغ بحث‌های بعدی برویم گفتیم این جمع‌بندی خوبی است از تلمیذ ایشان مرحوم آقای مظفر رحمه الله منتها آنها مسئله خطاب را برمی‌گرداندند به اینکه عنوانی بشویم یا معنونی بشویم. کأنّ اگر کسی معنونی نشد و سر عنوان ایستاد دیگر مسئله خطاب برایش حل هست. این‌طور استدلال کردند. سعی کردیم اینها را در این دو سه جلسه اولی که وارد این بحث می‌شدیم مقداری در عبارت‌ها نشان دهیم.

بررسی مسئله خطاب توسط استاد فاضل رحمه الله

با عنایت به این توضیحات و جمع‌بندی ای که عرض کردیم، استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل رحمه الله می‌خواهند بفرمایند ما به تبع استادمان حضرت امام رحمه الله می‌خواهیم مسئله خطاب را اینجا بحث کنیم و ایشان می‌فرماید که ما از فرمایشات استادمان حضرت امام رحمه الله یک برداشت خیلی خوبی کردیم

که آیا خطابات عامّه، انحلال پیدا می‌کند به خطابات متعدد به عدد افراد مکلفین یا انحلال پیدا نمی‌کند.

شرایط خطاب شخصی

در مقدمه این بحث ایشان یادآوری می‌کنند که ما یک خطاب شخصی داریم که تکالیفی را متوجه اشخاص می‌کند و وقتی خطاب، خطاب شخصی شد و تکالیفی متوجه اشخاص شد باید خصوصیات اشخاص را آنجا ملاحظه کرد و دیگر در خطابات شخصی نمی‌توانیم آن خصوصیات را انکار کنیم. مثلاً اگر مولای عرفی به عبد خاصی تکلیف ادخل السوق و اشتری اللحم را صادر کرد باید ببینیم اگر این تکلیف بخواهد گریبان این عبد خاص را بگیرد بگونه‌ای که در صورت مخالفت، مولا بتواند او را مؤاخذه کند و استحقاق عقوبت برایش ثابت باشد اینجا شروطی وجود دارد. اولاً: مکلف علم به تکلیف پیدا نکند. اگر مکلف علم به تکلیف پیدا نکند قاعده قبح عقاب بلا بیان جاری می‌شود، قبح عقاب بلا بیان مانع استحقاق عقوبت عند المخالف است.

ثانیاً: باید این عمل برای آن مکلف مقدور باشد و به اصطلاح قدرت شرط فعلیت تکلیف است ثالثاً: باید اضطرار به ترک مأموربه نداشته باشد. اگر قدرت نداشته باشد یا اضطرار داشته باشد به انجام این عمل، باز

خطاب گریبان‌گیرش را نمی‌گیرد و استحقاق مؤاخذة و عقوبتی چنین عبدی پیدا نمی‌کند که استاد می‌فرماید این شرایط سه‌گانه در لسان فقهاء، مشهور است ولی ما به این شرایط سه‌گانه شرط چهارمی را نیز مطرح کردیم و گفتیم این شرط ولو همه‌جا به آن تصریح نمی‌شود ولی مثل شیخ اعظم علامه انصاری رحمه‌الله در چند جا به این شرط اشاره می‌کند و آن این است که عقلاء توجه خطاب را به این عبد درست بدانند.

شیخ اعظم رحمه‌الله در مسئله ابتلاء در بحث اطراف علم اجمالی به تعبیر قشنگ استاد که ما هم قبلاً در بحث‌های مناسبت مسئله ترتب به این اشاره کردیم اجمالاً یادتان هست در بحث علم اجمالی و تنجیز علم اجمالی یک سؤالی مطرح هست که علم اجمالی اگر تعلق گرفت به یک مسئله‌ای که بعضی از اطرافش در محل ابتلاء من نیستند آیا این علم اجمالی که بعضی اطرافش در محل ابتلاء من نیستند تنجیزی دارد؟ منجز است؟ یا نه بخاطر اینکه علم اجمالی دارد به اینکه مثلاً این کاسه آب نجس هست یا آن پیراهنی که در هند قرار گرفته نجس هست، این علم اجمالی مشکلی برای من ایجاد نمی‌کند چرا؟ بخاطر اینکه آن نجاستی که در هند هست نجاستی که در اروپاست، محل ابتلاء من نیست. وقتی مسئله‌ای پیش می‌آید که بعضی از

اطرافش در محل ابتلاء نیستند روال این طوری خواهد شد؛ لذا مولایی که می‌گوید لاتشرب الخمر، خمری را مطرح می‌کند که در محل ابتلا هست. آن موقع چنین خمری که در محل ابتلاست شرب آن حرام است و شیخ رحمه الله هم آنجا بحث کردند که عندالعقلاء مستهجن است، استهجان دارد که تکلیف را در جایی مطرح کنم که بعضی از اطرافش در محل ابتلاء مکلف نیست؛ بنابراین با یک توضیحاتی فتوا به انحلال علم اجمالی می‌دادند به خاطر خروج بعضی از اطرافش از محل ابتلاء. حالا یا با مسلک علیت تامه یا با مسلک اقتضاء در بحث‌های علم اجمالی که دوستان مراجعه کردند و می‌دانند الان هم درصدد نیستیم که تفصیل بدهیم.

استاد می‌فرمایند «علاوه بر آن سه شرط معروف، علم به تکلیف باشد قدرت بر انجام مأموریه وجود داشته باشد اضطرار به ترک مأموریه وجود نداشته باشد اینجا باید یک قید دیگری هم اضافه کنیم و آن هم در محل ابتلا بودن است» بعد استاد می‌فرمایند که اینها البته مختص خطابات شخصی است. اگر مولایی از موالی عرفی، عبدی را خطاب قرارداد و از او تکلیفی خواست این سه شرط نه بلکه شرط چهارم یعنی بحث محل ابتلا را هم باید قائل شویم.

آیا در خطابات عامه انحلال وجود دارد؟

اما به تعبیر استاد سؤال این است که اگر خطابات عامه بودند آیا در خطابات عامه هم مثل همین آیه «اقیموا الصلاة» آیا در خطابات عامه هم انحلال وجود دارد؟ و این خطاب عامه منحل می‌شود به عدد افراد مکلف به خطابات شخصیه خاصه و اگر خطابات منحل شدند به عدد خطابات شخصیه خاصه، آن موقع دوباره همان شرایطی که مشهور قائل‌اند از باب انحلال خطاب عامه به خطابات شخصیه اینجا پیش می‌آید؟

استاد می‌فرمایند آنجا بحث کردیم گفتیم نه چنین انحلالی نداریم. چرا انحلال نداریم؟ آنجا بحث شود چون اگر قائل به انحلال شویم با توجه به شرط چهارم ما نسبت به خطاب کفار و عصاه دچار مشکل می‌شویم. به عاصی نمی‌شود خطاب تکلیفی کرد، به کافر نمی‌شود خطاب تکلیفی کرد. چون اگر فرض کردیم این تکلیف به قصد تحقق انبعاث و انزجار است چون گاهی وقت‌ها تکلیف امتحانی است آن از محل بحث خارج است. می‌خواهد او را امتحان کند، می‌خواهد حجت را بر او تمام کند. نه الان دعوی سر جایی است که تکلیف، تکلیف حقیقی است و بداع الانبعاث و الانزجار ایجاد شرایط عمل کردن و منبعث شدن و منزجر شدن، منبعث الی الواجب و منزجر عن الحرام شدن این تکلیف، محل

بحث ماست و اگر گفتیم بحث در مواردی است که باید داعی انبعاث و انزجار وجود داشته باشد، خدای متعال می‌داند و معلوم است که کافر منبعث نمی‌شود. عاصی که تصمیم جدی بر عصیان دارد، منبعث نمی‌شود، منزجر نمی‌شود. اگر مسئله انبعاث و انزجار در کفار و عصاه منتفی شود دیگر خطاب اینها را نمی‌گیرد. اگر خطاب اینها را نگیرد چطور می‌خواهیم اینها را عقاب بدهیم و بگوییم این معاقب است بر فرع کما یعاقبون علی‌الاصول؟

لذا استاد ما حضرت آقای فاضل رحمه‌الله می‌فرماید اینها شواهد این است که خطابات عامه، انحلالی نیستند و من معامله خطابات شخصیه خاصه را نمی‌توانم با خطابات عامه داشته باشم. در این خطابات اگر انحلال وجود نداشت در این خطاب اگر واقعاً انحلالی درکار نبود همه معاقب می‌شوند، همه مخاطب هستند به خطاب عامه. تعبیر قشنگی دارند که «واقعیت این است که خطابات عامه دارای شرایط خاصی بوده و نباید آنها را با خطابات شخصیه مقایسه کرد و در خطابات عامه انحلال وجود ندارد اگر کسی وارد مجلسی شود و به صورت عام بگوید فردا در فلان مجلس شرکت کنید. آیا شخصی که قدرت برای شرکت در آن مجلس را ندارد در مقابل این خطاب چه عکس‌العملی

نشان می‌دهد روشن است که نمی‌تواند بگوید خطاب شامل من نشده بلکه می‌گوید من عذر دارم.»

وجود عذر، غیر از عدم توجه خطاب است، عذر دارم درحالی‌که عذر دارم یک بیان است اما اگر انحلال درکار بود باید می‌گفت من قدرت بر امتثال ندارم، تکلیف اصلاً متوجه من نیست؛ لذا استاد می‌فرمایند وقتی بررسی می‌کنیم، با ارتکاز عقلائی نگاه می‌کنیم می‌بینیم نه افراد غیر قادر را معذور می‌دانیم نه اینکه تکلیف را شامل آنها قرار نمی‌دهیم.

شرط خطاب عامه

بنابراین در خطابات عامه لازم نیست که تمام افراد مخاطب شرایط توجه تکلیف یعنی قدرت، اطاعت و علم به تکلیف را دارا باشند. اگر این‌طور شد، برای صحت چنین خطابی چه شرطی داریم؟ می‌گوییم شرط این است که جمع کثیری همین که جمع کثیری شرایط را داشته باشند برای صدور خطاب کافی است. اکثر هم نه کثیر. ما با استادمان در تبیین فرمایش امام رحمه‌الله همین‌جا اختلاف داشتیم که بعد که عبارات دیگر ما را آیت‌الله فاضل رحمه‌الله را دیدند قانع شدند که بله حداقل در مدرسه امام رحمه‌الله این مبنا مطرح هست که وجود جمع کثیری برای صحت خطاب عامه کافی

است و انحلال وجود ندارد درعین حال این‌گونه افرادی که جاهل‌اند عذر دارند. افرادی که عاجزند عذر دارند. نه اینکه اصلاً خطاب ندارند.

این نکته کلیدی و رئیسی است که در بیانات استاد بزرگوار ما حضرت آقای فاضل رحمه‌الله هست. بعد شواهد دیگری هم ذکر می‌کنند و ملاحظه می‌کنید در حدّ همین مقدار، این در بیانات محقق نائینی رحمه‌الله آمد. برای بررسی فرمایشات آخوند رحمه‌الله اینها سر همین گیر داشتند که ما تکلیف کفار و عصا را چه می‌کنیم و با عصا و کفار بر اساس اینکه تکلیف متوجه اینها می‌شود یا نمی‌شود در بیانات بین محقق نائینی رحمه‌الله و تلمیذ بزرگوارش محقق خوئی رحمه‌الله این بحث، جدی بود. ما حالا می‌خواهیم بگوییم اصلاً این حرفه‌هایی که شما زدید در فضای خطاب شخصی است؟ یا در فضای کسی است که می‌خواهد خطاب عامه را منحل کند و اگر منحل کرد، قوانین جاری در خطابات شخصی اینجا پیاده می‌شود؟ آن موقع برای کسی که اضطرار دارد باید ببینیم اضطرار را با کفار یا عاصی می‌شود مقایسه کرد یا نه.

حالا فرمایشات استاد بزرگوارمان حضرت آقای فاضل رحمه‌الله تتمه‌ای دارند این شاء‌الله این مبنا را که قبلاً

به تفصیل با آن کار کردیم اجمالاً در فرمایشات ایشان جمع‌بندی بکنیم برگردیم از آن به تعبیر استادمان حضرت آقای فاضل رحمه‌الله از آن قول اول که بخواهیم حرمت را ثابت کنیم دفاع کنیم اما با این مبنا یا قول پنجم. در روای ایشان قول پنجم بود. در روای آقای مظفر رحمه‌الله قول اول بود که ما هم گفتیم از همین قول می‌خواهیم دفاع کنیم ولی با مبنایی که درباره خطاب داریم.

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۱۴۰۰/۱۰/۲۶

جلسه شصت و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اله الطاهرين

**جلسه شصت و هفتم: چهار شاهد استاد فاضل رحمه الله برای کار
با خطاب قانونی**

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایشات استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل رحمه الله بود که معظم له در نقد دیدگاهی که مرحوم آخوند رحمه الله و تلامذه ایشان ارائه می کردند یعنی مسئله خطاب، فرمایش فرمودند که ما این بحث را از استادمان حضرت امام رحمه الله استفاده کردیم و امام رحمه الله مسئله خطاب را با

تفکیک خطاب شخصی - این بیان استادمان آیت‌الله فاضل رحمه‌الله بود - از خطاب قانونی و الزامات خطاب شخصی و عدم این الزامات در خطاب قانونی، باب ارزشمندی را در فقه و اصول باز کردند و خیلی از مسائل مختلف این باب را تبیین فرمودند.

استاد ما حضرت آیت‌الله فاضل رحمه‌الله در مقام توضیح این فرمایشات استادشان حضرت امام رحمه‌الله بود. بیان استادشان حضرت امام رحمه‌الله به اینجا رسید که خطاب قانونی و خصوصیات خطاب قانونی را بیان می‌کردند و ما چون در درس‌های قبلی بحث خطاب قانونی را از زبان امام رحمه‌الله مفصل بیان کردیم، اجازه بدهید اکتفا کنیم به بیانات خود استادمان آقای فاضل رحمه‌الله فعلاً و وارد نتایج این بحث حکم شرعی حرکات خروجیه بشویم در همین حدی که ایشان بیان می‌کنند. دوستانی که علاقه‌مند تحقیقات وسیع‌تر بحث خطاب و آثار آن و حتی خطاب عمومی بودند به بحث‌های قبلی ما مراجعه کنند.

بیان شواهد استاد فاضل رحمه‌الله برای کار با خطاب قانونی

استاد بحث را به اینجا رساندند که شواهدی داریم که باید با خطاب قانونی کارکرد و نباید در احکام شرعی از خطاب شخصی استفاده کنیم. تعبیری می‌کنند که

شواهد دیگری داریم بر وجود عقلائی و ارتکاز عقلائی خطاب قانونی و عدم انحلال خطابات عامه به خطابات شخصیه.

شاهد اول: فتوای مشهور بر وجوب احتیاط در شک در قدرت

شاهد اولی را که ذکر می‌کنند این است که در واجب مشروط گفته شده که مثلاً اگر تعبیر داشتم که «ان جائک زید فاکرمه» جزا در این جمله که وجوب اکرام است معلق بر مجیء است پس وجوب اکرام، واجب مشروط است چون مجیء شده واجب مشروط و واجب مشروط در مقابل واجب مطلق است. واجب مطلق در جایی است که شرط به وجوب نمی‌خورد و مربوط به واجب است، وجوب مطلق است و تحصیل شرط از واجبات عقلی یا عقلی و شرعی است. بنا بر بحث‌هایی که در مقدمه واجب می‌گویند چون شرط، شرط وجوب نیست اما اگر شرط، شرط وجوب شد و واجب شد، واجب مشروط دیگر خود وجوب معلق می‌شود بر شرط مثل وجوب حجی که معلق بر استطاعت است، وجوب زکاتی که معلق بر آمدن نصاب است چون شرط، شرط وجوب می‌شود.

استاد می‌فرماید اگر کسی واجب مشروطی داشت و شک در تحقق شرط کرد در موارد شک در تحقق شرط

باید اصالت البرائه جاری کرد چون با شک در تحقق شرط در اصل وجوب شک می‌کند چون شرط به وجوب خورده و من هم در تحقق این شرط شک هستم و نمی‌دانم وجوبی پا گرفته یا نه لذا باید اصالت البرائه جاری کنم. استاد می‌فرماید این روشن است و قانونی است که آقایان در فرق بین واجب مطلق و مشروط قائل هستند و به آن فتوا می‌دهند. حالا ارتباطش با بحث ما؟ استاد می‌فرماید اگر قائل به انحلال خطابات عامه شدیم و گفتیم خطابات عامه منحل می‌شوند به خطابات شخصی، اگر خطابات عامه با انحلال، خطاب شخصی شدند آن موقع قدرت یکی از شرایط تحقق تکلیف در خطاب شخصی است. اگر مکلفی قدرت نداشته باشد، در خطاب شخصی تکلیف ندارد پس اگر کسی قائل به انحلال شد و قدرت و علم و سایر خصوصیات و جهات را به عنوان شرط تکلیف مطرح کرد به تعبیر استاد، آن موقع با شک در قدرت باید اصالت البرائه جاری کند.

قانون این است که اگر در تحقق شرط در واجب مشروط شک کردم، تکلیف قطعی نیست و وقتی تکلیف قطعی نیست و شک در تکلیف داشتم، اصالت البرائه جاری کنم؛ لذا تعبیر ایشان این است که باید طبق قاعده اصالت البرائه را در موارد شک در قدرت پیاده کرد چون

شک در تحقق شرایط تکلیف است. من شک در استطاعت دارد خب از وجوب حج برائت دارم، شک در قدرت دارم، برائت دارم.

استاد می‌خواهند بفرمایند که مشهور زیر بار این حرف نمی‌روند و قائل‌اند که مشهور می‌گوید اگر کسی شک در قدرت دارد واجب است احتیاط کند. قول به وجوب احتیاط در موارد شک در قدرت نشان می‌دهد که قدرت، شرط تکلیف نیست بلکه تکلیف نسبت به قدرت شرط ندارد و این عجز، عذر مکلف در مخالفت تکلیف است؛ لذا کسی که قدرت ندارد و عاجز از امتثال است معذور است چون عاجز است عقابی به‌خاطر عجزش متوجه او نیست اما معذوریت او و عدم توجه عقاب به او معنایش این است که آن خطاب عام منحل نشده معنایش این است که قانونی را که در خطابات شخصیه دارم این جا نمی‌توانم پیاده کنم، اگر قانون را در خطابات شخصیه نتوانم اینجا پیاده کنم معنایش این است که خطاب، خطاب قانونی عامه‌ای است که انحلال در آن نیست؛ لذا به تعبیر قشنگ استاد ما حضرت آیت‌الله فاضل رحمه‌الله اینجا فتوای مشهور بر وجوب احتیاط را قرینه می‌دانم بر اینکه مشهور قائل است به اینکه باید با خطاب قانونی و عامه غیر قابل انحلال کار کنم.

لذا می‌فرمایند که «درحالی‌که مشهور در مورد شک در قدرت اصالت الاحتیاط را طرح می‌کنند و می‌گویند کسی که شک در قدرت دارد واجب است احتیاط کند. سؤال چه فرقی بین قدرت و شک در مجیء زید وجود دارد؟ راهی غیر از این نیست که ما مسئله قدرت را از شرطیت خارج کرده و بگوییم تکالیف عامه شامل غیر قادر هم می‌شوند و قدرت از شرایط عامه تکلیف نیست ولی عجز بله» کسی که تکلیف منجز است منتهی عاجز معذور است عقاب نمی‌شود؛ لذا در این حالت با احراز اصل تکلیف وقتی شک در مانع داریم باید احتیاط کنیم چون اصل تکلیف محرز است و معلق بر قدرت نیست؛ لذا جای اصالت الاحتیاط خواهد شد.

شاهد دوم: توجه خطاب «اقیموا الصلاه» به شخص نائم

ایشان می‌فرماید شاهد دوم در فقه این است که اگر کسی تمام وقت نماز را خواب مانده آیا خطاب تکلیفی به نائم امکان دارد؟ قطعاً خطاب تکلیفی شخصی به نائم ممکن نیست چون در تمام وقت بین طلوعین خواب مانده، اگر بین الطلوعین خواب مانده و نمی‌توانیم خطاب تکلیفی به وی داشته باشیم پس نمی‌توانیم بگوییم نماز بر وی واجب است؛ لذا قضا ندارد چون ادایی ندارد که مترتب قضا باشد. وقتی ادایی ندارد اقض مافات آن را نمی‌گیرد و چیزی از او

فوت نشده که اقص ما فات بخواهد آن را بگیرد چون ادائی ندارد و فوتی تحقق ندارد ولی مشهور فتوا می‌دهند به وجوب قضا و راه درست شدن فتوای مشهور این است که بگوییم یک خطاب عامه داریم و «اقیموا الصلاة» به‌عنوان یک خطاب عام شامل نائم و غیر نائم می‌شود ولی در نائم نسبت فوت صلاتش در وقت، معذور است چون نائم است. اما بالأخره خطاب و تکلیف داشته و صلاتش فوت شده و باید قضا به جا آورد و اقص مافات آن را می‌گیرد این هم شاهد دوم که خطاب، خطاب شخصی نیست، خطاب عمومی قانونی منحل به خطابات متعدده که هرکدام خطابات شخصی باشند و ما ملزم باشیم رعایت کنیم شرایط خطابات شخصی را چنین اتفاقی نمی‌افتد.

انقلت و قلت در شاهد دوم

انقلت حائض چی؟ چرا او باید در ایام حیض نماز را قضا کند؟ حائض هم در ایام حیض مخاطب به وجوب صلات نبوده ولی آقایان قائل به وجوب قضا هستند. هرطور مسئله حائض را حل می‌کنید نائم را نیز حل کنید. تا فتوای به وجوب قضا قرینه قرار نگیرد بر درستی خطاب عامه غیر منحل به خطابات شخصی. جواب این است که در حائض دلیل خاص داریم که در آن عنوان فوت مطرح نیست. ما فعلاً نسبت به نماز

قضائی بحث می‌کنیم که مشهور معتقد هستند این نماز قضا از باب امر به اقص مافات آمده اقص ما فات یعنی کسی که نماز از او فوت شده و این فوت یعنی وجوب ادا، وجوب ادا در خطاب شخصی متوجه او نیست پس فوتی ندارد و وقتی فوتی مطرح نیست لذا وجوب قضائی هم مطرح نیست اما در بحث حائض این طور نیست که بگوئیم وجوب نماز حائض از باب اقص مافات است. اگر در حائض دلیل خاص نداشتیم و با امر اقص ما فات کار می‌کردیم اشکال وارد بود.

شاهد سوم: عدم ذکر ابتلا توسط افرادی که قدرت را ذکر می‌کند.

نکته دیگر که شاهد بود این است که شیخ اعظم رحمه الله در کتاب فرائد الاصول در مسئله تنجیز علم اجمالی، بحث ابتلای مکلف را طرح می‌کنند. استاد هم مثال می‌زنند که اگر انسانی علم اجمالی پیدا کرد یا مایعی که نزد او است خمر است یا مایعی که در اقصی نقاط عالم نزد فلان شخص است خمر است شیخ رحمه الله می‌گوید چنین علمی اثری ندارد چون اطراف علم اجمالی در محل ابتلا نیستند و وقتی نیستند شرط تنجیز علم اجمالی این است که اطراف در محل ابتلا باشند. اگر در محل ابتلا بودند بله. این تکلیف نسبت به این اناء و این اناء زاجریت داشت و نمی‌گذاشت شما مرتکب شوید لذا علم اجمالی یا از باب علیت تامه یا

اقتضا تنجیزش درست می‌شد چون اطراف در محل ابتلا هستند. اما اگر اطراف در محل ابتلا نبودند شما اگر می‌گویید اگر این کاسه باشد تکلیف نسبت به آن درست است اما اگر کاسه دیگر باشد که در هند است تکلیفی نسبت به آن ندارم. شیخ هم همین مسیر را رفته. خلاصه‌اش همین است که در تکالیف تحریمی ولو ظاهراً قیدی نداریم اما به حسب واقع قیدی وجود دارد و آن اینکه منهی عنه باید مورد ابتلای مکلف باشد. عرفاً استهجان دارد مولا از چیزی زجر بدهد که محل ابتلای من نیست.

قلت: جناب شیخ فرمایش شما در تکالیف شخصیه کاملاً درست است و اگر تکالیف شرعیه را که تکالیف عامه هستند منحل به تکالیف شخصی کنیم فرمایش شیخ رحمه الله درست است و اگر قائل به انحلال نشدیم، باید ابتلا را برای مجموع مخاطبین ببینیم، اگر در مجموع این مخاطبین یک جمعیت - اینجا تعبیر استادمان بر خلاف تعبیر دیروزشان به اکثر است نه کثیر - اگر کثیری از این مکلفین در معرض ارتکاب و ابتلا هستند، خطاب درست است و خطاب منحل نمی‌شود به خطابات متعدده به تعدد افراد مکلف، ما انحلالی نیستیم اگر چیزی مورد ابتلای کثیری از مکلفین است زجر از آن درست است و لذا تکلیف از باب وجود کثرت

قابل توجهی در ابتلا تکلیف صادر شده، تکلیف گردن گیر شده و مشکلی در تکلیف نداریم و همه این مکلفین به معنای خطاب قانونی مخاطب لاتشرب الخمر هستند.

موید این مطلب این است که - به شیخ رحمه الله می‌خواهیم بگوئیم - حتی کسانی که پای علم و قدرت را به خطاب باز کردند ابتلا را نمی‌آورند در صورتی که انصافاً در تکالیف شخصی و خطابات شخصی باید مسئله ابتلا مطرح بشود همین عدم ذکر ابتلا حتی توسط همان آقایان دلالت بر این دارد که با یک خطاب عامه غیر منحل کار می‌کنم که ضابطه در آن همین است که گفته شد. این هم شاهد سوم پس شاهد سوم یعنی عدم ذکر ابتلا توسط افرادی که قدرت را ذکر می‌کند.

شاهد چهارم

شاهد چهارم که استاد ذکر می‌کنند این است که اگر قائل به خطاب شخصی شدیم یک و به تبع شیخ رحمه الله ابتلا را هم برای کثرت قابل توجهی قائل شدیم دو، اگر این دو مبنا را پذیرفتیم باید ببینیم آیا این مسئله فقط اختصاص به احکام تکلیفی دارد؟ یعنی یک انحلالی در ناحیه حکم تکلیفی اتفاق افتاده و خطاب شخصی درست شده و در صحت خطاب شخصی ابتلا هم معتبر است قطعاً، حال سؤال این است که این را

مختص می‌کنید به حکم تکلیفی؟ یا اگر چنین فتوایی دادید ناگزیر هستید دایره‌ای این مسئله را محدود نکنید به حکم تکلیفی بلکه در احکام وضعیه هم چنین مطلبی را بگویید. آن موقع در حکم وضعی مثلاً نجاست بگوییم خمری که در هند است برای من نجس نیست و کسی زیر بار این می‌رود که شما مسئله ابتلا و عدم انحلال را که ابتلا می‌شود از قیود مسئله در احکام وضعی هم قائل شویم و فتوا به آن بدهیم، به تعبیر قشنگ استاد در شاهد چهارمشان اگر کسی قائل شد که خطابات عامه منحل هستند و درباره خطابات تکلیفیه عامه مسئله ابتلا را مطرح کرد مسئله علم و قدرت را مطرح کرد آیا می‌شود در حکم وضعی هم این را بگوید یا نه؟ مشهور زیر بار این حرف نمی‌رود و اگر مشهور زیر بار این حرف نرفت باید برگردیم و ببینیم که چه اتفاقی می‌افتد مخصوصاً اگر کسی حکم وضعی را منتزع از حکم تکلیفی گرفت که خود شیخ اعظم رحمه‌الله یک چنین مبنایی را تقویت می‌کنند؛ لذا امام رحمه‌الله این مطلب را نقض می‌کنند و استاد ما آقای فاضل رحمه‌الله این نقض جدی را نقل می‌کنند که «آیا می‌شود ما درباره نجاستی که مورد ابتلای مکلف نیست هم نمی‌توانیم خطاب اجتناب عن ذلک النجس را متوجه او بنماییم زیرا نجاست اگرچه یک حکم وضعی

و مستقل است و تابع احکام تکلیفی نمی‌باشد ولی درعین حال احکام وضعیه به‌عنوان موضوع برای احکام تکلیفی» این را اجازه بدهید که توضیح بدهیم که یک‌بار باید با آن حیث کار کنیم که حکم وضعی را انتزاعی می‌دانم و بگویم حکم وضعی اعتباری نیست، انتزاعی می‌باشد که از تکلیف انتزاع می‌شود این چه می‌شود؟ یک‌بار هم می‌گویم احکام وضعیه خودشان قابل جعل هستند و اعتباری هستند و موضوعی برای احکام تکلیفی هستند این چه حکمی پیدا می‌کند؟ و این را نیز به‌عنوان نقض چهارم برای قول به خطاب شخصی و انحلال خطابات یا در واقع شاهد چهارمی برای اثبات عدم انحلال ان شاء الله تکمیل کنیم

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

۱۴۰۰، ۱۰، ۲۷

جلسه شصت و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اله الطاهرين

جلسه شصت و هشتم: ادامه شواهد استاد فاضل رحمه الله برای اثبات خطاب عامه

مرور مباحث گذشته: شاهدهای عدم انحلال احکام عامه

بحث ما در ارتباط با فرمایشات استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل رحمه الله بود. ایشان شاهدهای نظریه عدم انحلال احکام عامه را از زبان استادشان مرحوم امام رحمه الله بیان می کردند و فرمودند شاهد چهارم این است که باید ببینیم در خطابات وضعیه چه مسئله ای پیش می آید. ما در مورد احکام تکلیفی،

انحلال و عدم انحلال احکام تکلیفی بحث می‌کردیم در خطابات تکلیفی.

بحث انحلال و عدم انحلال در خطابات وضعی

می‌خواهند بگویند در خطابات وضعی چطور است. اگر شارع برای خمر جعل نجاست می‌کند، آیا خمر در محل ابتلا نجس است یا خمر کلاً نجس است؟ چه در محل ابتلا باشد و چه نباشد اگر خمر نجس است ولو در محل ابتلا نباشد، حکم نجاست برای او ثابت است و باید با مسئله حکم وضعی کار کنم به این اعتبار.

نحوه وضع احکام وضعی از دیدگاه مرحوم شیخ رحمه‌الله و مرحوم آخوند رحمه‌الله

بعد عرض کردیم اینجا باید دقت کنیم بنا بر مبنای شیخ اعظم رحمه‌الله شما احکام وضعی را از حکم تکلیفی انتزاع می‌کنید. شیخ رحمه‌الله قائل می‌شد چه احکام وضعی قسم دوم و چه احکام وضعی قسم سوم همه انتزاعی هستند بر خلاف مرحوم آخوند رحمه‌الله که جزئیت و شرطیت و مانعیت برای مأمور به را انتزاعی می‌گرفت، مرحوم آخوند رحمه‌الله اما احکام وضعی دیگری مثل نکاح و زوجیت و ملکیت یا مثلاً ولایت و دیگر احکام را مخالف بود، می‌گفت می‌شود قسم سوم را قابل جعل استقلالی دانست و نگفت که انتزاعی

هستند. مرحوم آخوند رحمه الله در کفایه سه مدل حکم وضعی مطرح می‌کرد که قسم اول را کار نداریم که همه با مرحوم آخوند رحمه الله مخالفت کردند ولی قسم دوم و سوم مدنظر است. بر اساس مبنای شیخ اعظم رحمه الله که بخواهم همه احکام وضعی را انتزاعی بدانم و بگویم شارع مقدس امر کرده به صلاتی که در آن سوره است، جزئیت سوره را انتزاع می‌کنم، امر کرده به صلاتی که در آن طهارت است، شرطیت طهارت را انتزاع می‌کنم، جزئیت و شرطیت از احکام وضعیه‌ای هستند که آنها را از تکلیف انتزاع می‌کنم.

بررسی محدودیت حکم وضعی در صورت انتزاع از حکم تکلیفی

حال اگر گفتم در قسم دوم و سوم، حکم وضعی از حکم تکلیفی انتزاع شده، اگر این‌گونه باشد و قائل بشوم به اینکه احکام تکلیفی انحلال دارند به احکام شخصی و خطابات عامه تکلیفی منحل می‌شود به خطابات شخصیه و به این دلیل نمی‌توانم برای شیء خارج از محل ابتلا حکم تکلیفی صادر کنم حال سؤال این است که اگر حکم وضعی را از چنین حکم تکلیفی انتزاع می‌کنم آیا می‌توانم برای حکم وضعی چنین محدودیتی قائل نشوم؟ چون منشأ انتزاعش محدود است به اینکه شیئی که تحریمش می‌کنم در محل ابتلا باشد. آیا می‌شود فرض کرد منشأ انتزاع منحل به

خطاب شخصی و مشروط به آن شرایط خطاب شخصی است؟ اما حکم شخصی که از آن انتزاع می‌شود چنین شرایطی را نداشته باشد؟ این گرفتاری جدی شیخ رحمه‌الله است. از این طرف وجداناً می‌بینیم که حکم وضعی مقید به محل ابتلا نیست بلکه این خمر نجس است چه در محل ابتلا باشد چه نباشد. از این طرف می‌خواهم در احکام تکلیفی قائل به انحلال خطاب شوم و آن شرایط خطاب شخصی را قائل شوم، حکم وضعی را از حکم تکلیفی انتزاع کنم.

شاهد امام رحمه‌الله درباره مستقل بودن وضع احکام وضعی

امام رحمه‌الله می‌خواهند بفرمایند بر اساس این مبنا وقتی ارتکاز متشرعه بر این است که حکم وضعی شرایط خطاب شخصی را ندارد، این یعنی نشان می‌دهد آن انتزاع درست در نمی‌آید. اما اگر بنا را بر این گذاشتیم که احکام وضعی، انتزاعی نیستند و اعتباری هستند و شارع این احکام وضعی را اعتبار می‌کند، وقتی شارع مقدس این احکام وضعی را اعتبار کرد نه اینکه من اینها را بخواهم از تکلیف انتزاع کنم آیا در فضای اعتباری بودن می‌شود گفت که حکم تکلیفی هرچه می‌خواهد باشد. چون حکم تکلیفی منشأ انتزاع حکم وضعی نیست و من حکم وضعی را مستقل جعل می‌کنم. من جعل نجاست می‌کنم، جعل ملکیت می‌کنم، جعل

زوجیت می‌کنم، جعل رقیبیت می‌کنم، چه اشکالی دارد؟ احکام وضعی هستند که اعتباری هستند نه انتزاعی و مستقل اعتبار می‌شوند بنا بر مبنای مشهور بعد از مرحوم آخوند رحمه‌الله که در قسم سوم قائل شدند به اعتباری بودن.

کلام استاد فاضل رحمه‌الله درباره اعتباری بودن احکام وضعی

در فرض انتزاعی گیر می‌کردیم اگر انتزاعی باشند حالا که آن حکم منترع عام است منشأ انتزاع هم باید عام باشد اما اگر اعتباری باشد چطور؟ اینجا استاد ما به خاطر اقتصار، بخش اول را بیان نکرده‌اند و به سراغ بخش دوم رفته‌اند می‌فرمایند «زیرا نجاست اگرچه یک حکم وضعی و حکم مستقل است و تابع احکام تکلیفی نمی‌باشد.» بنا بر مبنای مختار منصور است که بگوییم اینها اعتباری هستند نه انتزاعی حداقل در قسم سوم. من در جزئیت و شرطیت و مانعیت برای مأمور به کار ندارم مرحوم آخوند رحمه‌الله قسم سوم را اعتباری می‌داند و قسم دوم را انتزاعی.

موضوع قرارگرفتن احکام وضعی برای احکام تکلیفی

بنابراین فضا که بگوییم اینها اعتباری هستند اینها می‌خواهند بگویند که ولی درعین حال احکام وضعیه، موضوع برای احکام تکلیفیه هستند. من حکم وضعی

را اعتبار می‌کنم که موضوع بشود برای وجوب اجتنابی که حکم تکلیفی است و حکم وضعی ای را اعتبار می‌کنم یعنی زوجیت که موضوع بشود برای وجوب نفقه، حکم وضعی را اعتبار می‌کنم که موضوع بشود برای حکم تکلیفی که به من می‌گویند باید هر ۴ ماه حق مزاجعت محقق بشود. حکم تکلیفی در موضوع زوجیت است، حکم وجوب نفقه در موضوع زوجیت است، حکم وجوب تمکین در موضوع زوجیت است.

نتیجه‌گیری از مطالب بالا برای اثبات عدم انحلال در احکام

پس اگر قائل شدم که این احکام وضعی مستقل جعل می‌شوند اما موضوع احکام تکلیفی هستند، اینها می‌گویند بازهم این‌گونه می‌شود. نمی‌شود فرض کرد که حکم تکلیفی ندارم و حکم وضعی را اعتبار کنم چون قرار است آن حکم وضعی، موضوع برای حکم تکلیفی بشود لذا سرنوشت واحد پیدا می‌کنند؛ لذا استاد ما می‌فرماید: «ولی درعین حال احکام وضعیه به‌عنوان موضوع برای احکام تکلیفیه می‌باشند و اگر جایی ما ملاحظه کنیم هیچ‌گونه حکم تکلیفی مترتب نمی‌شود جعل حکم وضعی هم مستلزم لغویت خواهد بود.» بنابراین چه بر مبنای شیخ رحمه‌الله که من بخواهم وضع را از تکلیف انتزاع کنم چه بنابراین که وضع را موضوع برای تکلیف قرار بدهم، نمی‌شود بگویم که جعل

وضع کرده‌ام و تکلیف نمی‌شود ترتب پیدا کند بر خمری که خارج از محل ابتلا است. اگر وضع قابل اعتبار است تکلیف هم قابل اعتبار است، موضوع دارد و قابل اعتبار است.

لذا ایشان به تبع از استادشان امام رحمه‌الله نتیجه می‌گیرند که «از این جا معلوم می‌شود وقتی شارع مقدس حکم وضعی نجاست را برای خمر جعل می‌کند یک‌یک افراد مکلفین و شرایط آنان را در نظر نمی‌گیرد {در حکم وضعی} بلکه شرایط آنان را به صورت عام مطرح می‌کند و در تکالیف عامه انحلال مطرح نیست، خطاب شخصی در کار نیست؛ لذا شرایط خطاب شخصی که یکی از آنها در محل ابتلا بودن است دیگر معتبر نیست.»

همان‌طور که «اجتنبوا عن الخمر» حکم عام است، الخمر نجس هم حکم عام است و اگر انحلال را کنار گذاشتیم که کنار می‌گذاریم هم حکم تکلیفی درست است هم حکم وضعی ولی اگر انحلال مطرح شود، در حکم وضعی لغویت پیش می‌آید چون من از این‌ور می‌بینم در حکم وضعی انحلال نیست ولی در تکلیفی انحلال است. به خاطر انحلال نمی‌شود تکلیف کرد پس چرا موضوع جعل کردی؟ لغویت پیش می‌آید و

نمی‌شود موضوع جعل کرد درحالی‌که هیچ فقیهی در مسئله حکم وضعی قائل به تفصیل نشده در ذهن ما هم به‌عنوان متشرعه این معنا ارتکاز دارد که در مورد الخمر نجس نمی‌گوییم خمرهای مورد ابتلای شما نجس است؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم در احکام وضعی قید ابتلا نداریم در تکلیف هم نداریم.

با انتزاع که خیلی روشن است با اعتبار هم روشن است از باب موضوعیت حکم وضعی برای حکم تکلیفی و محذور لغویت که در امور اعتباری با لغویت کار می‌کنیم. ما مجنی احکام را چه وضعی و چه تکلیفی از احکام شخصی جدا می‌کنیم چون قائل به انحلال نیستیم نه در تکلیف نه در وضع حال اگر این خطاب عامه درست شد و انحلال خراب شد ما همیشه تکلیف داریم ولی یک عده افراد داریم که معذورند از امتثال تکلیف و عذری دارند برای ترک امتثال در مورد این افراد عقل قاعدة قبح عقاب بلا بیان را بیان می‌کنند.

غلط بودن قاعدة قبح تکلیف بلا بیان طبق خطاب عامه

آنجا هم استاد ما بیان کردند که در اینجا قاعده‌ای نداریم به نام قبح تکلیف بلا بیان چون تکلیف شخصی نیست و عامه است که با خطاب عامه می‌آید و یا وضع عامه است که با خطاب عامه می‌آید. بله در این موارد

در تکلیف قبح عقاب داریم برای کسی که معذور است نه اینکه عذرش تکلیف را بردارد نه تکلیف جعل شده. انحلالی هم در کار نیست ولی کسی که معذور است و مضطر و ناتوان است اشکال ندارد از باب قبح عقاب بلا بیان، عقاب بلا بیان قبیح است، عقاب عاجز و ناسی قبیح است، عقاب‌ها قبیح‌اند نه تکالیف چون مسئله انحلال را منکر شدیم.

با این توضیحاتی که عرض شد خواستند که فرمایشات استادشان حضرت امام رحمه‌الله را در خطابات عامه تبیین کنند. تعبیر پایانی این بخش این است که «واقع این است که تکلیف وجود دارد ولی مکلف در ارتباط با مخالفت با تکلیف معذور است به همین جهت در مورد دلیل برائت عقلیه، مسئله قبح عقاب بلا بیان را مطرح می‌کنند نه قبح تکلیف بلا بیان از این جا معلوم می‌شود که بیان در صحت عقوبت و عدم معذوریت نقش دارد اما در اصل توجه تکلیف نقشی ندارد.» عالم و جاهل مضطر و مختار و.. همه تکلیف دارند. خصوصیات اشخاص دخالت در جعل تکلیف نمی‌کند کما اینکه دخالت در وضع نمی‌کند یا وضع از تکلیف انتزاع می‌شود که با این وضع خیلی روشن است و بر شیخ رحمه‌الله اشکالی وارد است.

بنابراین همه موارد نقض را حل می‌کنند می‌گویند کسی که در طول وقت نماز، نائم است و نماز او ترک شده معذور است ولی مکلف معذور است. اگر این روند و روال را با حضرت امام رحمه‌الله سیر کنید آن وقت می‌شود برگردیم به اصل بحث که خروج از دار غصبی است مطرح کنیم. اگر تکلیف عامه بود معلوم است که حرمت سر جایش است و کاری به مکلف ندارم که مضطر است یا غیر چون خطاب عامه است و قدرت از شرایط خطاب نیست بلکه تکلیف و خطاب وجود دارد ولی این‌گونه خطاب را تحلیل می‌کنم و روشن می‌کنم. فرقی ندارد عنوانی باشم یا معنونی باشم بلکه اول باید تکلیف خطاب را روشن کنیم کما اینکه بعداً تکلیف عقاب هم معلوم می‌شود آیا اضطرار به سوء اختیار هم عذر است یا عذر اضطرار بدون سوء اختیار است اگر اضطرار، اضطرار به سوء اختیار، عذر نبود عقاب هم تکلیفش معلوم می‌شود. این چارچوب و نظام بر امام رحمه‌الله نظام عقلایی و دقیقی خواهد شد و تطبیق این مطلب بر نظریه مختار.

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

۱۴۰۰، ۱۰، ۲۸

جلسه شصت و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اله الطاهرين

**جلسه شصت و نهم: جمع‌بندی بحث خروج توسط استاد فاضل
رحمه‌الله با بحث خطاب قانونی**

**مرور مباحث گذشته: عدم ارتباط خطاب با عنوانی بودن یا معنوی
بودن**

بحث ما در ارتباط با فرمایشات استاد بزرگوارمان حضرت آیت‌الله فاضل رحمه‌الله بود که اجمالاً رسیدیم به اینجا که ایشان به تبع استادشان مرحوم امام رحمه‌الله، نکته مهمی که ارائه می‌کنند این است که باید بدانیم مسئله خطاب ربطی ندارد به اینکه من عنوانی باشم یا معنوی و آن جمله‌ای را که برخی از شاگردان

مرحوم آخوند رحمه الله و محقق نائینی رحمه الله مثل آقای مظفر رحمه الله می‌خواستند بگویند که چون عنوانی هستیم و معنوی کاری به حیث حرکت خروجی بما اینکه خروجی است نداریم و لذا اضطراری که در خروج به وجود می‌آید مانع شکل‌گیری خطاب نمی‌شود.

تبیین خطاب قانونی و خروج حالت‌های مکلف از خطاب

بر اساس توضیحات استاد ما، امام رحمه الله می‌خواهند بگویند که عنوانی باشیم یا معنوی یک مسئله است ما باید خطاب را تعیین تکلیف کنیم. اگر خطاب من خطاب قانونی بود، این خطاب قانونی باید مبنا قرار گیرد و مسئله عدم انحلال در آن تحلیل شود و بگویم این خطاب قانونی یا خطاب عامه - با همان تبیینی که قبلاً داشتیم - منحل نمی‌شود و وقتی منحل نمی‌شود من یک تکلیف دارم که مقید به قدرت و علم نیست یا اینکه در محل ابتلا باشد تا خطاب بعثی و زجری در آن محقق شود؛ لذا اگر با خطاب کار کردم خطاب، تکلیف مسئله را روشن می‌کند و حالاتی که برای مکلفین وجود دارد در این خطاب عامه یا قانونی دخالت نمی‌کند و مسئله انحلال را این‌گونه نخواهم داشت.

بنابراین، این پاسخی جدی است به فرمایشات آقایان که بعداً تطبیق هم می‌کنیم اما اینها می‌خواهند بگویند مسئله مهم ما تفکیک بین خطاب عامه و خطاب شخصی است. در این فضا که همیشه تکلیف و فعلیت تکلیف را دارم الا اینکه يك اعداري به وجود می‌آیند که عذر من مکلف هستند در اینکه این تکلیف را اگر امتثال نکردم معذور هستم یا نه. اگر جهل و نسیان و اضطرار و سلب قدرت و عجزی برای من پیش آمد باید بررسی کنم که برای عاجز، برای ناسی، برای غافل، برای جاهل عذري وجود دارد یا نه؟

که در بحث ترتب قشنگ از این استفاده کردم، گفتم اگر اشتغال به اهم نداشته باشم، عذري در ترك مهم ندارم، خطاب به اهم فعلي است، خطاب به مهم هم فعلي است. مني که گرفتار اشتغال به اهم هستم و الان اهم را امتثال می‌کنم، در ترك مهم معذور هستم اما اگر اشتغال به اهم نداشته باشم باید مهم را مشغول باشم و عذري براي ترك مهم ندارم. من خطاب‌ها را درست می‌کنم و حالت‌های مکلف را از بحث خطاب عامه بیرون می‌برم بعد دنبال اعدار می‌روم که اگر خطاب عامه بود و تکلفي فعلیت پیدا کرد و انحلالي درکار نبود باید بگردم دنبال عذرم در مخالفت با تکلیف.

در این حال می‌گویند این سازمان عقلایی بررسی خطاب است و این خطاب عقلایی عامه یا خطاب قانونی که ما تفکیک کردیم بین اینها، که عقلا از این‌گونه خطابات در مرحله تقنین استفاده می‌کنند، انحلال در آن نیست و خطاب فعلی است و تکلیف فعلی محقق است و اعذاری در مخالفت این تکلیف فعلی وجود دارد و به تعبیر استاد در پایان بحث، عقل در این موارد می‌گوید قبح عقاب، قبح عقاب عاجز، نمی‌گوید قبح تکلیف عاجز، قبح عقاب بلا بیان، قبح عقاب ناسی، قبح عقاب غافل، این‌طور.

تفاوت خطاب و تکلیف در دیدگاه مرحوم آخوند رحمه‌الله

حال باید دید در موارد اضطرار به حرکت خروجی، عقل اینجا قبح عقاب را قبول دارد یا نه. این نگاه، با نگاه آخوند رحمه‌الله متفاوت می‌شود که بگویم خطاب به خاطر اضطرار ساقط شده نخی یا بگویم تکلیف به خاطر اضطرار ساقط شده نخی یا کسی بگوید من اینجا تکلیف را به‌عنوان زدم نه به معنوی و اضطرار من در مرحله معنوی می‌باشد، تکلیف به‌عنوان ساقط نمی‌شود بازهم نخی شما با خطاب شخصی عنوان را بیان می‌کنی یا با خطاب قانونی یا با خطاب عامه؟ اگر با خطاب شخصی هم بخواهی عنوان را ابلاغ کنی، خطاب شخصی می‌گوید اگر کسی اضطرار دارد، تکلیف

ندارد، تکلیف به خود عنوان ندارد به خاطر اضطرار شما باید تکلیف خطابت معلوم بشود، اگر تکلیف خطابت معلوم نشود، گرفتار می‌شوی. این جمع‌بندی تکمیلی بود، کمک هم کردیم تا فرمایش استاد ما حضرت آقای فاضل رحمه‌الله تبیین شود.

برگشت به اصل بحث توسط استاد فاضل رحمه‌الله: عدم عذر در خروج به خاطر عدم انحلال خطاب

بعد استاد می‌فرمایند: این فضا - می‌خواهند رجوع به اصل بحث کنند - «کسی که با اختیار و اراده و توجه وارد دار غصبی شده و عالم به حرمت غصب است، اگرچه نسبت به خروج از دار غصبی حالت اضطرار برای او پیش می‌آید و چاره‌ای جز خروج ندارد ولی آن اضطرار برای او معذوریت می‌آورد که به سوء اختیار او نباشد، و اضطراری که به سوء اختیار باشد چه حکمی پیدا می‌کند؟» این آقایان می‌گویند که اگر من خطاب را عامه و غیر منحله دیدم، اضطرار ربطی به فعلیت تکلیف ندارد و اضطرار می‌شود عذر من که اگر این اضطرار بدون سوء اختیار بوده قطعاً عذر است «و اگر این اضطرار، اضطرار به سوء اختیار است نه عقلاً و نه شرعاً نمی‌تواند برای انسان معذوریت بیاورد؛ لذا خروج از دار غصبی نه از روی يك خطاب شخصي بلکه روی عنوان «لا يحل لاحد ان يتصرف في مال غيره بغير اذنه» که يك

حکم عام است» لا یحل خطاب را، خطاب عمومی می‌کند به همه که تصرف در مال غیر بغیر اذنش حرام است و جایز نیست. این خطاب عامه است و همه را می‌گیرد چه عاجز و چه مضطر و غیر مضطر چه ناسی، چه نائم، چه غافل و همه.

اگر این‌گونه شد، این خطاب باید دید که برای کسی که اضطرار به سوء اختیار دارد کماکان گریبانش را گرفته و او را معذور در مخالفت نمی‌داند و همان‌طور که از نظر ورود معذور نبود، هیچ‌گونه معذوریتی درکار نبود در مورد خروج نیز همین‌گونه است. نه ورود به‌عنوان ورود و نه خروج به‌عنوان خروج نه همه حرام است بلکه هر دو حرام‌اند نه به‌عنوان اینکه من درباره ورود نظر می‌دهم نه من تصرف در مال غیر دارم که در مقدمه قبل بحث شد که این حسنی در کلام استاد است که ورود به‌عنوان ورود و خروج به‌عنوان خروج حکم ندارد، دلیل ندارد بلکه تصرف در مال غیر آن هم با خطاب عامه یعنی دو نکته می‌باشد.

همه مصداق هستند، ورود و خروج و بقاء مصداق هستند برای تصرف در مال غیر که حرام هستند. حکم حرمت بر روی عنوان تصرف بر مال غیر بدون اذن او رفته، اگر حکم حرمت سراغ تصرف در مال غیر بغیر اذنه

برود حکم هم به صورت کلی است و خطاب به شخص نیست خوب دقت کنید، حرف اساسی استاد ما می باشد یعنی استاد می خواهند بگویند: اولاً دلیل کاری به ورود و خروج و بقا ندارد بلکه روی تصرف در مال غیر رفته ثانیاً خطاب شخصی نیست.

عدم حل مسئله خطاب با دلیل

مرحوم آقای مظفر رحمه الله در بخش اول می خواستند با دلیل مسئله را حل کنند. دلیل، مسئله خطاب را حل نمی کند. دلیل می گوید من با عنوان ورود و خروج کار ندارم بلکه با عنوان تصرف در مال غیر کار دارم اما عنوان تصرف در مال غیر را با خطاب شخصی می گویم. اگر با خطاب شخصی باشد که اضطرار آن را از کار می اندازد و اگر عنوان تصرف در مال غیر را با خطاب عامه بگویم اضطرار آن را از کار نمی اندازد بلکه اضطرار عذر می شود در وقتی که بدون سوء اختیار است و اگر همین اضطرار به سوء اختیار باشد، عذر بودنش را از دست می دهد. عذر بودن مربوط است به مرحله عقاب، درستی خطاب عامه مربوط است به مسئله حکمش که حکم حرمت باقی است از باب خطاب عامه. عقاب درست است از باب اینکه این اضطرار عذر نیست. درگیری ما با مرحوم آخوند رحمه الله است که می گفت خطاب مشکل دار می شود و ساقط می شود و عقاب باقی

می‌ماند. ما می‌گوییم خطاب شخصی اگر بود حق با مرحوم آخوند رحمه‌الله بود اما خطاب عامه و قانونی است.

خطاب باقی است اولاً حکم شرعی حرمت نه برای ورود یا خروج برای مطلق تصرف در مال غیر بغیر اذنه باقی و مسلم است قطعاً ثانیاً. عقاب وجود دارد چون اضطرار عذر نیست که انصافاً استاد ما این نکته را خوب کار کردند. در اول بحث هم گفتم درعین حال که ما اشکال کردیم کاش مطالب مدرسه مرحوم نائینی رحمه‌الله را مفصل‌تر می‌گفتند که البته بعداً می‌خواهند بگویند که خیلی به اجمال گفته شد اما این تکه درست است که اولاً حکم شرعی روی چه عنوانی رفته را مشخص می‌کنند، ورود و خروج مطرح نیست که تصرف در مال غیر مطرح است. ثانیاً خطاب را معلوم می‌کنند. حکم حرمت بر روی عنوان تصرف رفته یک. حکم هم به صورت کلی و خطاب به شخص نیست دو و انحلال پیدا نمی‌کند سه و اگر کسی این خطاب را مخالفت کند و برای مخالفت خودش عذری داشته باشد استحقاق عقوبت پیدا نمی‌کند ولی اگر عذری نداشته باشد حکم باقی می‌ماند استحقاق عقوبت هم مطرح می‌باشد.

این چند مطلب اساسی باید تنظیم بشود و ما معتقدیم این دلیل عام، هم شامل ورود، هم شامل خروج می‌شود و همان‌طور که این شخص در وقت ورودش معذور نمی‌باشد در خروج هم معذور نیست و اضطراری که نسبت به خروج دارد نمی‌تواند برای او معذوریتی درست کند چون اضطرار به سوء اختیار است.

جمع‌بندی مطلب توسط استاد فاضل رحمه‌الله

لذا در جمع‌بندی، جمع‌بندی خوبی دارند و می‌فرمایند که اگر ما سه مبنای ذیل را بپذیریم: آن بحث اول که ما می‌گفتیم که علاوه بر آن مبنا باید یک بحث دیگری هم در مقدمه واجب بیاید. مبنا این بود که امر به شیء مقتضی نهی از ضد باشد و نهی از شیء هم مقتضی امر به ضد باشد. مطلب دوم اینکه مقدمه واجب، واجب نباشد. مطلب سوم اینکه خطابات عامه انحلال به خطابات شخصیه پیدا نمی‌کنند. البته در یک و دو می‌گفتیم اجمالاً که البته تفصیل باید بیاید تا پوشش دهد.

اگر در آنجا گفتیم نهی از شیء مقتضی امر به ضد عامش نیست، یا امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام نیست نه امر، نهی می‌آورد نه نهی، امر می‌آورد، دیگر

وجوبی در ذی المقدمه نداریم. اگر وجوبی در ذی المقدمه نداشتیم قدم بعدی مقدمه واجب هم واجب نیست گفتیم اینجا تفصیل می‌خواهد که آن ذی المقدمه پیش اینها چه چیزی هست؟ آنها می‌گویند کون خارج دار است یا ترک حرام است؟ ترک حرام ملازم با کون خارج دار است با همان توضیحات منتهی ایشان این دو مقدمه را می‌فرماید باید جدا کنید از خطاب که نقطه قوت فرمایش استاد ما است. آنجا هر چه می‌خواهید بگویید درباره این که اینجا حرمت تصرف در مال غیر دارید ولی ترک این تصرف واجب نیست از نهی از شیء، امر به ضد عام در نمی‌آید. این را درست می‌کنیم فقط الان می‌گوییم این مسئله به هرکجا برسد غیر از حیث خطاب است. مسئله اصلی و سرنوشت‌ساز ما خطاب است. ایشان می‌فرماید «اگر کسی این سه مبنا را بپذیرد، نتیجه این است که فرقی بین دخول در دار غصبی و خروج از دار غصبی وجود ندارد همان‌طور که دخول در دار غصبی به‌عنوان تصرف در مال غیر منهی عنه است، و جز مسئله نهی چیزی وجود ندارد خروج از دار غصبی هم همین‌گونه خواهد بود و چیزی جز مسئله نهی فعلی منجز وجود ندارد یعنی دیگر امری نداریم. اضطراری که برای او پیش می‌آید نمی‌تواند موجب معذوریت او باشد تا با گفته آخوند رحمه‌الله موجب

سقوط نهی فعلی گردد چون این اضطرار به سبب سوء اختیار او بوده.»

بعد سه مبنا را لیست می‌کنند و جمع‌بندی می‌کنند که «اگر ما از مبانی فوق صرف‌نظر نکنیم و بایستیم، تکلیف آخوند رحمه‌الله معلوم است. تکلیف همه اصولی‌ها که آمدند و حرف دیگری زدند معلوم می‌شود. همان قول اصلی می‌شود حرمت و عقاب که وجود دارد. چون خطاب عام است و اضطرار عذر نیست در مخالفت با این حکم شرعی که دارد با خطاب عامه ابلاغ می‌شود.»

بعد هم می‌گویند «اما اگر کسی از اینها صرف‌نظر کند، یعنی برویم در مدرسه خود آقایان و مقابل آنها را بپذیریم و بگوییم خروج از دار غصبی همانند صلات در دار غصبی است و مسئله اجتماع امر و نهی در آن مطرح است، ابو هاشم و اتباعش معتقدند که مسئله خروج از دار غصبی مانند صلات در دار غصبی بوده و امر و نهی در آن اجتماع پیدا کرده‌اند.»

از اینجا وارد تفصیل کلام آخوند رحمه‌الله می‌شود

و صل الله علی محمد و آله الطاهرين.

جلسه هفتادم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

جلسه هفتادم: بررسی قول ابو هاشم با کوتاه آمدن از مبانی سه‌گانه امام رحمه‌الله و نقد استاد فاضل رحمه‌الله به جواب مرحوم آخوند رحمه‌الله

مرور مباحث گذشته: اختیار قول پنجم

بحث ما در ارتباط با فرمایشات استاد بزرگوارمان حضرت آیت‌الله فاضل رحمه‌الله بود و عرض شد که ایشان به تبع استاد بزرگوارشان حضرت امام رحمه‌الله نشان دادند که مسئله خطابات عامه و عدم انحلال خطابات عامه، یک مبانی مهم و اساسی است که می‌تواند مشکل محقق خراسانی رحمه‌الله را برطرف کند و اگر بر اساس آن سه نکته اصلی که ایشان اشاره کردند از آن طرف بگوییم امر به شیء مقتضی نهی از ضد نیست و نهی از شیء نیز مقتضی امر به شیء نیست از آن طرف مقدمه واجب، واجب نیست و از این طرف خطابات عامه به خطابات شخصیه انحلال پیدا نمی‌کند که لازم باشد در این خطابات عامه خصوصیات خطاب

شخصی لحاظ شود؛ اگر این مبانی را ملتزم شویم حق این است که به تعبیر ایشان از بین این اقوال باید قول حق را اختیار کنیم و قول حق این است که قائل شویم به تعبیری که ایشان به کار بردند «ظاهر این است که ما باید قول پنجم را اختیار کنیم و بگوییم نهی منجز فعلی به خروج از دار غصبی تعلق گرفته و اضطرار هم نمی‌تواند آن نهی را برطرف کند» چرا؟ چون خطاب، خطاب عامه هست و خطاب عامه به خطاب شخصی منحل نمی‌شود که اضطرار بخواهد نسبت به شخص دخالتی داشته باشد.

بله اضطرار می‌تواند عذری باشد برای مخالفت با تکلیف و چون اینجا اضطرار به سوء اختیار داریم چنین عذری هم وجود ندارد. این فرمایش استادمان حضرت آقای فاضل رحمه‌الله و تقریر و بیانی است از فرمایش استادمان حضرت امام رحمه‌الله.

بررسی مسئله در صورت کوتاه آمدن از مبانی سه‌گانه امام رحمه‌الله و بررسی قول ابو هاشم

در مرحله بعدی اینها می‌خواهند بگویند اگر از این مبانی سه‌گانه کوتاه بیاییم و برویم در فضای مشهور مثلاً قائل شویم به اینکه نهی از شیء، امر به ضد عام را درست می‌کند، اگر نهی از غصب کردند این نهی، ترک

غصب را واجب می‌کند و از نهی حرمت غصب، وجوب ترک تصرف در مال غیر درمی‌آید. اگر از این نهی از شیء، وجوب ضد عامش یعنی ترکش درآمد از آن طرف هم مقدمه این واجب که ترک حرام است واجب بود، آن موقع باید ببینیم این حرکات خروجی که مقدمه منحصره تحقق واجب هستند از یک طرف وجوب پیدا می‌کنند، از باب اینکه غصب هستند حرمت پیدا می‌کنند و خودشان تصرف‌اند. اینجا آن نکته‌ای که به ابو هاشم و اتباعش نسبت داده شده که مسئله صلاة در دار غصبی، حکم حرکات خروجیه، حکم صلاة در دار غصبی است و مسئله امرونی در اینجا اجتماع پیدا می‌کنند اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ در اینجا باید ببینیم به تعبیر استادمان آیا اشکال آخوند رحمه الله بر ابو هاشم رحمه الله وارد است یا وارد نیست؟ قبلاً گفته شد که این قولی که به ابو هاشم رحمه الله نسبت داده شده که این حرکت خروجی هم واجب باشد هم حرام باشند، میرزای قمی هم اختیار فرموده بود قبلاً هم این اقوال را خواندیم.

استاد ما می‌فرماید - فرمایشات امام رحمه الله را هم بیان خواهیم کرد - که آخوند رحمه الله به این مطلب ایراد گرفته گفته که «بر فرض که ما در مسئله اجتماع امرونی قائل به جواز شویم مسئله خروج از دار غصبی

نمی‌تواند از مصادیق اجتماع امرونی باشد.» چرا؟
به‌خاطر اینکه در مسئله اجتماع امرونی، تعدد عنوان،
فرض اصلی بحث ماست و بین قائلین به جواز و قائلین
به امتناع این نکته مورد توافق است که باید دو عنوان
داشته باشیم یکی عنوان صلاة، یکی عنوان غصب، عنوان
صلاة مأمور به باشد، عنوان غصب منهی عنه باشد بعد
اختلاف سراغ سرایت و عدم سرایت برود. آیا امر از یک
عنوان به عنوان دیگر سرایت می‌کند؟ آیا نهی از یک
عنوان به عنوان دیگر سرایت می‌کند یا نه؟

آخوند رحمه‌الله می‌گوید ما جوازی هستیم به تعبیر
ایشان جوازی هم که بشویم آن موقع باز باید دو عنوان
باشد حالا خود آخوند رحمه‌الله که امتناعی بود ولی
جوازی هم که بشود باز این‌طور هست. اما در مسئله
خروج از دار غصبی آخوند رحمه‌الله می‌فرماید اینجا دو
عنوان نداریم، فقط عنوان خروج از دار غصبی را داریم.
چون اینجا فقط خروج از دار غصبی داریم آیا می‌شود
قول ابو هاشم و اتباعش را که می‌خواهند بگویند این
خروج هم متعلق نهی هست چون تصرف در دار غصبی
است و هم متعلق امر است چون راه تخلص از حرام
منحصر به این حرکت خروجی است. آیا می‌شود این
حرف را قبول کرد؟

جواب مرحوم آخوند رحمه الله به قول ابو هاشم

آخوند رحمه الله می گوید نه اینجا مثالمان مثال صلّ و لاتصلّ هست. مثال ما مثال أُخرج و لاتُخرج است. چرا؟ به خاطر اینکه أُخرج می خواهی فرار از غصب کنی، لاتُخرج چون غصب است. شما تعدد عنوانی ندارید که بخواهید اینجا مسئله اجتماع امرونی را پیاده کنید؛ لذا جناب آخوند رحمه الله می فرماید در اجتماع امرونی می خواستیم با تعدد عنوان، مشکل تضاد را حل کنیم اما در صلّ و لاتصلّ تعدد عنوان ندارم که بخواهم با تعدد عنوان، مسئله تضاد را حل کنم؛ بنابراین خلاصه فرمایش محقق خراسانی رحمه الله است که ما قائل به تضاد بین احکام هستیم و در صلّ و لاتصلّ قطعاً اجتماع ضدّین هست مثل این است که شما بخواهید جسم واحد را در آن واحد، معروض بیاض و سواد قرار بدهید.

جواب استاد فاضل رحمه الله به قول ابو هاشم

استاد ما هم می فرماید ما هم که مثل آخوند رحمه الله نبودیم که قائل به تضاد شویم. در صلّ و لاتصلّ گفتیم اجتماع ضدّین مشکل نیست ولی عبد، قدرت بر امتثال ندارد و یک تکلیف به محالی واقع شده چون خاطرتان هست ایشان می فرماید ما به تبع استادمان امام رحمه الله تضاد را انکار کردیم ولی گفتیم اینجا

تکلیف به محالی واقع شده و چون تکلیف به محال واقع شده نمی‌شود فتوا به صلّ و لاتصلّ داد، قدرت بر امتثال وجود ندارد. استاد بزرگوار ما علی‌ای حال می‌خواهد بگوید وقتی عنوان متعدد نباشد یا با مبنای آخوند رحمه‌الله که تضادی است و به خاطر وحدت عنوان، قطعاً تضاد اینجا شکل می‌گیرد یا به خاطر مبنای ما که تکلیف به محال است نمی‌توانیم اینجا مسئله قول ابو هاشم را زیر بار برویم. این کأنّ اشکال.

نقد جواب مرحوم آخوند رحمه‌الله به ابو هاشم توسط استاد فاضل رحمه‌الله

بعد استاد می‌فرمایند: به نظر ما اشکال آخوند رحمه‌الله به ابو هاشم رحمه‌الله و اتباع وارد نیست و ما می‌خواهیم نشان بدهیم که در مسئله خروج هم تعدد عنوان وجود دارد. چرا؟ به خاطر اینکه قبلاً گفتیم موضوع حرمت، عنوان تصرف در مال غیر است و این عنوان نه تنها درباره خروج مطرح هست بلکه درباره دخول مطرح هست، درباره بقاء مطرح هست. ما نشان دادیم که دخول یا خروج یا بقاء به عنوان دخول و خروج و بقاء حکم شرعی ندارد، حکم شرعی، حرمت تصرف در مال غیر است بدون اذن و رضایش.

بنابراین اگر مبنای حکم شرعی را حرمت تصرف قرار دادیم، حرمت تصرف باقی است و وجود دارد و همه مصادیقش را که خروج و دخول و بقاء باشد، می‌گیرد. سه عنوان نداریم یک عنوان بیشتر نداریم؛ لذا قبول نداریم که آخوند رحمه‌الله بگوید من اینجا خروج را به‌عنوان خروج، منهی عنه می‌دانم غلط است. من یک تصرف دارم و این تصرف، تصرف در مال غیر است و تصرف در مال غیر با همین عنوان تصرف، حرام است و مصادیق متعدد دارد ولی خروج، دخول و بقاء به‌عنوان خودشان نخیر حکم شرعی خاص ندارند ولی مصداق تصرف‌اند. این از جهت حرمت پس حرمت خورده به‌عنوان غصب یا عنوان تصرف در مال غیر این یکی.

و جوب به کجا خورده؟ استاد می‌فرماید به نظر ما اگر کوتاه آمدیم و گفتیم نهی از شیء، وجوب ضد عامش را درست می‌کند، آن موقع یک ذی‌المقدمه واجب دارم به نام وجوب ترک تصرف. مقدمه این وجوب ترک تصرف را از مقدمه واجب، باید واجب بدانیم؛ لذا ایشان می‌گویند ما برای چه آنجا گفتیم اگر کوتاه نیاییم قول پنجم را اختیار می‌کنیم؟ اگر از آن دو مبنا کوتاه بیاییم و نهی از شیء، وجوب ضد عامش را در بیاوریم یک، بعد مقدمه این وجوب را واجب بدانیم دو، آن موقع باید بگوییم این حرکت، مقدمه تخلص از

حرام است. اگر تخلص از حرام واجب باشد، مقدمه واجب، واجب باشد آن موقع این حرکت واجب است اما به عنوان مقدمه واجب. اگر این طور شد استاد ما می‌گویند بله پس دو عنوان داریم. این حرکت به عنوان اینکه تصرف در مال غیر حرام است به عنوان اینکه مقدمه تخلص از حرام است، واجب است؛ لذا تعبیر قشنگی دارند «ثانیاً وجوبی که در ارتباط با خروج مطرح هست وجوب مقدمی است»

با همان توضیحاتی که دادم. «به این بیان که ما از مبنای خودمان در مسئله ضد و مسئله مقدمه واجب اگر عدول کردیم و بگوییم نهی از تصرف مال غیر، مستلزم وجوب ضد عام آن یعنی ترک تصرف است، چون خروج از دار غصبی به عنوان مقدمه منحصره برای ترک تصرف است. پس خروج از دار غصبی هم واجب است.» بعد شروع می‌کنند این را توضیح دادن. حالا چون قبلاً اینها را یکبار بحث کردیم سعی کنیم خلاصه کنیم که برسیم.

بررسی مقدمه واجب توسط استاد فاضل رحمه الله برای درست کردن تعدد عنوان

ایشان می‌گویند شما مثلاً در مقدمه واجب مثال معروف نصب سُلَّم را دارید، نصب نردبان، در اینجا چه

چیزی در مقدمه واجب، واجب است؟ متعلق وجوب
غیری چیست؟ می‌خواهند تحلیل کنند بگویند متعلق
وجوب غیری را شما در نصب سلّم پیدا کن ببینم آیا
وجود خارجی نصب سلّم متعلق است؟ مفهوم و ماهیت
نصب سلّم متعلق است؟ یا مقدمه بودن بر پشت‌بام
رفتن یعنی مولا بودن بر پشت‌بام را واجب کرده و باید
بگوییم متعلق وجوب غیری، مقدمه بودن هرچه که
مقدمیت دارد برای رفتن بالای پشت‌بام و این عنوان
مقدمیت، غیر از عنوان نصب سلّم است. چرا؟ چون من
هرچه عنوان نصب سلّم را می‌آورم از آن مقدمیت
در نمی‌آید. استاد ما می‌فرمایند: آن دو فرض اول باطل
هستند، وجود خارجی نصب سلّم قطعاً متعلق وجوب
نیست بخاطر اینکه بارها در بحث‌های مقدمه اجتماع
امرونی گفتیم واقعیت خارجی متعلق حکم تکلیفی قرار
نمی‌گیرد چون اگر بخواهد واقعیت خارجی واقع شود
دیگر وجوب به‌خاطر چه سر واقعیت برود. نسبت به
ماهیت نصب سلّم یا مقدمه باید ببینیم ایشان می‌گویند
یک مقدمه‌ای می‌گوییم، ایشان می‌فرمایند که
مقدمه‌اش این است - مقدمه استاد را چون مقدمه
مفصلی است به یک بیان دیگر عرض می‌کنم تا فردا
مقدمه را دقیق‌تر بخوانیم -

بحث این است که آیا حیث عنوان مقدمیت، تعلیلی است یا تقيیدی؟ و در اینجا که عنوان مقدمیت مطرح هست با حیث تعلیلی کار می‌کنم - آخوند رحمه‌الله می‌خواست بگوید حیث تعلیلی دارد - همان مطالبی که قبلاً عرض کردیم که حیث تعلیلی وقتی پیدا می‌کند آخوند رحمه‌الله می‌گوید حیثیات تعلیلیه، موضوع حکم نیستند. چرا؟ بخاطر اینکه آخوند رحمه‌الله می‌فرماید صلاة حیثش تقيیدی است اما عنوان مقدمه حیث تعلیلی دارد نه تقيیدی. علت حکم را مقدمه می‌دانیم اما برای مقدمیت حیث تقيیدی قائل نیستیم. نزاع اصلی این است.

اگر نشان دادم که در اینجا برای مقدمیت، حیثیت تقيیدی قائلیم و وجوب هم رفته سر همین حیث تقيیدی، تعدد عنوان درست می‌شود و اگر تعدد عنوان درست شد آن موقع یک شیء با دو عنوان داریم من جهت اینکه این تصرف در مال غیر، حرمت خورده و من جهت اینکه مقدمه منحصر تخلص از حرام است واجب است پس قول ابو هاشم می‌شود. بعد هم استاد ریشه این بحث را - که ما هم قبلاً به آن اشاره کردیم - از بیان محقق خراسانی رحمه‌الله بیان می‌کنند که بله در بحث مقدمه داخلیه در مقدمه واجب یک بحث مفصلی صورت می‌گیرد و آن این است که آیا اجزاء، مقدمیت

دارند برای واجب یا نه؟ آخوند رحمه الله ثابت می‌کند مقدمیت دارند چون اختلاف بین حیث لابشرطی، حیث به شرط شیئی وجود دارد. ذی المقدمه اجزاء بشرط الاجتماع هستند، مقدمه اجزاء لابشرط هستند. همین اختلاف بین حیث لابشرطی و به شرط شیئی کافی است برای اینکه اجزاء بتوانند مقدمه قرار بگیرند. منتها سؤال این است اگر اجزاء قرار است مقدمه باشند در نزاع مقدمه واجب می‌آیند می‌شود برای این اجزاء وجوب نفسی درست کرد چون ذی المقدمه هستند و وجوب غیری درست کرد چون مقدمه هستند؟ آخوند رحمه الله می‌گوید نمی‌شود چرا نمی‌شود؟

انقلت: شما در اجتماع امرونی هستی ولی یک عده آدم جوازی داریم.

آخوند رحمه الله می‌گوید حتی آنهایی که جوازی هستند اینجا می‌گویند نمی‌شود. چرا؟ همین بحث را پیاده می‌کند که در اجتماع امرونی آنهایی که جوازی هستند، در حیثیات تقییدی جوازی هستند اما وقتی بحثمان سر حیثیت تعلیلی باشد نه حیثیت تقییدی، هیچ‌کس قائل نیست که در حیثیت تعلیلی خود عنوان، حکم دریافت می‌کند نه ما مشکل اجتماع ضدین را نزد قائلین به جواز اجتماع با حیثیت تقییدی صلاه و غصب حل می‌کنیم علی فرض، اما نمی‌توانیم مشکل اجتماع

مثلین را در اینجا با حیثیت مقدمیت حل کنیم چون حیثیت مقدمیت، حیثیت تعلیلی است. استاد بزرگوار ما آن بیان آخوند رحمه الله را ذکر می‌کند حالا دوستانی که در کفایه خاطرشان هست که ما مسئله حیثیت تعلیلی و تقییدی آخوند رحمه الله نه فقط در اجزاء یعنی در مقدمه داخلی، بلکه در مقدمات عبادیه، بلکه در خود اصل بحث مقدمه واجب، نزاع با صاحب فصول رحمه الله، خیلی آخوند رحمه الله سر این حیث تعلیلی بودن عنوان مقدمه تمرکز دارند و از آنجا نکات مهمی را در بحث مقدمات مهم بحث مقدمه واجب درمی‌آورند. فقط هم اختصاص به مسئله مقدمه داخلی ندارد که بالاخره ببینیم در عبادیت می‌شود با قصد مقدمتی عبادت کرد؟ حالا فرق بین مقدمه موصله مقدمه‌ای که دست ایصال در آن باشد خیلی مفصل آنجا در آن بحث‌ها آخوند رحمه الله با صاحب فصول رحمه الله و غیر صاحب فصول درگیری‌هایی دارد عمده‌اش هم برمی‌گردد سر همین عنوان مقدمه که آخوند رحمه الله برای عنوان مقدمه، حیثیت تعلیلی قائل است نه حیثیت تقییدی و معتقد است در حیثیات تعلیلی ما تقییدی نداریم که شما بخواهید آن حیثیت را متعلق حکم شرعی قرار بدهید.

حالا این تتمه را از استاد بزرگوارمان می‌خوانیم ولو کلیت آن همین بود که عرض کردم. اگر این حرف را کسی رد کرد آن موقع عنوان مقدمه کافی می‌شود برای آنکه عنوان مقدمه، مسئله اجتماع امرونی در اینجا شکل بگیرد البته به شرط آنکه از آن دو نکته کوتاه بیاییم یعنی بگوییم نهی از شیء، امر به ضد عام را درست می‌کند و مقدمه واجب، واجب است. البته قبلاً هم یادتان هست همین‌جا خدمت استادمان هم عرض کردیم در بیانات حضرات یک نکته دیگری هم هست که حتی مقدمیت را قائل شوم آیا حرکات خروجیه مقدمه ترک حرام‌اند یا مقدمه کون خارج از دار هستند که کون خارج از دار، ملازم با ترک حرام است یعنی باید آنجا یک نکته دیگری هم ملتزم شوید باید بگویید متلازمین حتماً باید حکم واحد داشته باشند. پس فقط دو مقدمه را نباید کوتاه بیایید، سه مقدمه باید کوتاه بیایید علی‌ای حال آن را هم توضیح دادیم و دیدید که در بیانات بعضی از آقایان و تلامذه محقق نائینی رحمه‌الله، این بحث، بحث جدی است.

بالاخره اگر از آن دو سه مقدمه کوتاه بیاییم ولی برای مقدمیت حیثیت تقییدی قائل شویم و بتوانیم حیثیت مقدمیت را مبنای وجوب قرار بدهیم آن موقع

بحث اجتماع امرونی کاملاً شکل می‌گیرد. حالا عبارت
استادمان را ملاحظه کنید تا جمع‌بندی کنیم

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد